

با نظریه‌های گوناگون جامعه‌شناسی چگونه روبرو شویم؟ با اشاره به چارچوب‌های نظری پایان‌نامه‌های دانشجویی

حمیدرضا جلالی‌پور*

دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
(تاریخ دریافت ۸۶/۸/۱۲، تاریخ تصویب ۸۷/۲/۲۳)

چکیده

کاربرد و سودمندی نظریه‌های جامعه‌شناسی در عرصه عمومی ایران (در فضاهای آکادمیک، تحقیقاتی و رسانه‌ای) به موضوعی چندپهلوی، مناقشه‌انگیز و حتی گیج‌کننده تبدیل شده است. از طرفی کاربرد علم جامعه‌شناسی بدون تأکید محوری بر نظریه‌های این رشته ناممکن است و از طرف دیگر گوناگونی و تنوع این نظریه‌ها باعث چنان ابهامی شده که کاربرد آنها را با مشکل روبرو کرده است - تا جایی که عده‌ای از صاحب‌نظران را وا داشته که از ایدئولوژیک بودن نظریه‌های جامعه‌شناسی یاد کنند. سؤال اصلی این پژوهش این است که: آیا می‌توان طبقه‌بندی‌ای از نظریه‌های گوناگون جامعه‌شناسی ارائه داد که از ابهام در کاربرد نظریه‌ها در جریان تحقیقات اجتماعی بکاهد؟ بدین منظور این پژوهش با ارائه یک تقسیم‌بندی چهارگانه (نظریه‌های رایج، نظریه‌های کلان، مکاتب و جریان‌های فکری معاصر) انواع گوناگون نظریه‌های جامعه‌شناسی را طبقه‌بندی کرده و با ارائه معیارهایی برای ارزیابی هر کدام، از سودمندی آنها در جریان تدوین چارچوب نظری تحقیقات اجتماعی دفاع می‌کند. محتوای اصلی این پژوهش از جنس مباحث فرا نظریه‌ای^۱ است که با دیدگاه ترکیبی و روش پسینی از نظریه‌های موجود (در جریان اصلی جامعه‌شناسی) در برابر مخالفانش دفاع کرده است. در پایان با یک جستجوی مقدماتی و با ارائه دو سنخ این فرض را مطرح می‌کند که چرا تعداد قابل توجهی از چارچوب‌های نظری در پایان نامه‌های کارشناسی ارشد راهگشا نیست.

واژگان کلیدی: نظریه‌های رایج، کلان، مکاتب و جریان‌های فکری معاصر؛ چارچوب نظری راهگشا، رفع تکلیفی.

E-mail: jalaeipour@ut.ac.ir

* تلفن: ۰۲۱-۱۱۱۷۸۵۳

مقدمه

جامعه‌شناسی صرفاً پدیده‌های اجتماعی را توصیف نمی‌کند، بلکه در پرتو نظریه‌هایش به تبیین پدیده‌ها نیز می‌پردازد تا امکان نگاه ژرف‌تر به جامعه و مسائل آن را برای ما فراهم کند. یکی از مهمترین داشته‌های جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته دانشگاهی (علمی و جهانی) ذخیره نظری این رشته است و یادگیری و کاربرد جامعه‌شناسی بدون یادگیری این نظریه‌ها امکان‌پذیر نیست. پژوهش‌های جامعه‌شناختی دانشجویان نیز بدون اینکه در چارچوب‌های نظری جامعه‌شناختی باشند و در آنها برای تبیین پدیده/مسئله/تغییر اجتماعی مورد مطالعه از نظریه‌های جامعه‌شناسی استفاده شود، پژوهش‌های جدی آکادمیک محسوب نمی‌شوند.

با این همه وقتی دانشجویان (خصوصاً در ایران) تلاش می‌کنند به منظور فهم بهتر جامعه و مسائل آن با نظریه‌های رشته جامعه‌شناسی آشنا شوند، با طیفی از نظریات متنوع، گسترده و تا حدودی مبهم روبرو می‌گردند و بعضاً از نتیجه کار خود دو سود جستن از مباحث نظری راضی نیستند.^۱ آنان در مواجهه با نظریه‌ها با طیفی از دیدگاه‌های نظری روبرو هستند که همه آنها ذیل نام واحد نظریه‌ها جای می‌گیرند ولی معانی، کارکردها و قلمروهای بسیار متفاوتی دارند. به عنوان نمونه، در این طیف وسیع نظریه‌ها، به «نظریه محرومیت نسبی» در تبیین پدیده انقلاب؛ دیدگاه «پدیدارشناسانه آلفرد شوٲس» در فهم جامعه؛ «نظریه خانواده هسته‌ای» که تغییرات ساختاری خانواده را در زندگی شهری توضیح می‌دهد؛ «نظریه مبادله» که قصد دارد اغلب رفتارهای بشر را بر اساس نوعی مبادله تصویر کند؛ نظریه «جامعه نفتی» که تداوم انحصارگری سیاسی را در جوامع در معرض نوسازی - مثل ایران - توجیه می‌کند، و آن دسته از دیدگاه‌های دورکم که سعی در ضابطه‌مند کردن نگاه جامعه‌شناس در هنگام پژوهش دارد، همه «نظریه» می‌گویند.^۲ جدای از ابهام فوق با نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران مخالفت‌های آشکاری هم صورت می‌گیرد که بر مشکلات موجود یادگیری نظریه‌ها می‌افزاید.

از این رو پرسش اصلی این است که آیا می‌توان نظریه‌های رشته جامعه‌شناسی را به نحو سودمندی طبقه‌بندی کرد و با روشن کردن معیارهای ارزیابی هر کدام، از راهگشا بودن آنها دفاع نمود؟ این جستار می‌کوشد با ارائه یک تقسیم‌بندی چهارگانه به رفع ابهام در فهم نظریه‌های

^۱. ظاهراً مشکلات سود جستن از نظریه‌ها مخصوص ایران نیست. به عنوان نمونه یان کرایب، استاد ممتاز و فقید درس نظریه‌ها در دانشگاه اسکس انگلستان، از مشکل فهم و کاربرد مفید نظریه‌ها از سوی دانشجویان سخن می‌گوید (یان کرایب، ۱۳۷۸: ۱۳).

^۲. به عنوان نمونه با نگاهی به فهرست کتاب نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر اثر ریتزر این تنوع نظریه‌ها را در بیش از سی عنوان می‌توان مشاهده کرد (ریتزر، ۱۳۷۹).

جامعه‌شناسی در ایران کمک کند تا مهمترین بخش رشته جامعه‌شناسی، یعنی نظریه‌هایش، با ضوابط دقیق‌تری در خدمت چارچوب‌های نظری تحقیقات قرار گیرد.

چارچوب نظری

در تقسیم‌بندی و ارزیابی نظریه‌ها هشت پیش‌فرض که در ادامه می‌آید راهنمای این جستار بوده است. اول اینکه برای فهم نظریه‌های جامعه‌شناختی و تنوع آن‌ها تعریف پیشینی از نظریه شیوه سودمندی نیست. اغلب نظریه‌های مطرح در جامعه‌شناسی معطوف به پرسش‌های عملی یا نظری درباره جامعه هستند و نظریه‌ها پاسخ به سؤالات مزبورند. برای روشن کردن معنای نظریه‌ها، تعریف پسینی (یعنی بررسی ویژگی‌های اساسی نظریه‌هایی که در جامعه‌شناسی در پاسخ به مسائل جامعه تولید شده و به کار می‌روند) شیوه قابل دفاع‌تری است. در شیوه پیشینی محقق تعریفی خاص از نظریه‌ها را مفروض می‌گیرد و نظریاتی را که با آن تعریف سازگار نباشد از قلمرو بحث خارج می‌کند. رشته‌هایی که دعوی علمی (مانند جریان اصلی جامعه‌شناسی) دارند و به معیار نقد تجربی ملتزمند، به شیوه پسینی عمل می‌کنند (حقی، ۱۳۸۴: ۲۴۴، بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۸؛ ترنر، ۱۳۸۴: ۶۳۳؛ کرایب، ۱۳۷۸: ۳۷-۴۱). همچنان که خواهید دید این جستار در توضیح معنا و ویژگی‌های نظریه‌ها از شیوه پسینی (یعنی با توجه به ویژگی‌های نظریاتی که در این رشته مطرح‌اند، نه نظریاتی که فقط طبق دیدگاه محقق «نظریه» خوانده می‌شود)، پیروی کرده است.

دومین پیش‌فرض این‌که اغلب تحقیقات جدی در جامعه‌شناسی تحت تأثیر یک دیدگاه نظری یا چند دیدگاه نظری قرار دارند (ریترز، ۱۳۷۹: ۶۲۵). البته ممکن است در بعضی از پژوهش‌ها دیدگاه نظری محقق کاملاً آشکار شده باشد و در بعضی نه. حتی بعضی از محققین ممکن است در هنگام پژوهش به دیدگاه نظری که اعلام کرده پای‌بند نباشند و در عمل از دیدگاه نظری دیگری که اعلام نشده اثر گرفته باشند. همچنین شاید بعضی از تحقیقات دیدگاه نظری آشفته، مبهم و رهنمی داشته باشند. با این وجود، همه تحقیقات جامعه‌شناختی (حتی پژوهش‌هایی که از رویکردهای پدیدارشناسانه تأثیر گرفته‌اند و در سطح نظری قائل به استفاده از نظریه‌های رایج و تجربی جامعه‌شناسی نیستند) به نحو آشکار یا ضمنی حاوی دیدگاهی نظری هستند (سید من، ۱۳۸۶: ۱۳-۱۵).

سومین پیش‌فرض این پژوهش این است که ما چه واقعیات اجتماعی را به اندازه «چیز»ها واقعی بدانیم (دورکیم، ۱۳۶۲: ۳۸-۶۸) و چه آن‌ها را یک امر «دائماً بازتولید شونده» و «برساخته اجتماعی» (برگر و لاکمن، ۱۳۷۵: ۳۳-۴۵)، در هر دو حالت واقعیات اجتماعی واقعیاتی «بیرونی» هستند. بدین معنا که این واقعیت بیرونی سیال و بازتولیدشونده (و به قولی گفتمانی) است و جامعه‌شناس از اثرات

آن بر فکر و ذهنش در خوانش آن واقعیت بیرونی در امان نیست، اما از لحاظ معرفتی قصد شکار آن را دارد و باید از تفسیر خود از آن واقعیت (به نحوی که دیگران هم بتوانند در نقد تفسیر او شرکت کنند) دفاع کند. به بیان دیگر، نظریه‌های جامعه‌شناسی فقط سلايق، علائق، اذواق ذهنی یا الهامات جامعه‌شناسان نیستند، بلکه (علی‌الادعا) ابزارهایی برای کشف واقعیت اجتماعی اند و یا نقشه‌هایی از جهان اجتماعی هستند که با مشاهده تجربی واقعیات اجتماعی ارتباط دارند. به همین دلیل دیگران با شناختی که می‌توانند از همین واقعیت اجتماعی بدست آورند قادرند نظریه برگرفته‌شده جامعه‌شناسان را نقد کنند. نظریات جامعه‌شناسی ممکن است بعضاً غلط و غیر راهگشا باشند اما روایت‌ها و قصه‌های اجتماعی نیستند.

پیش‌فرض چهارم به «راهگشا بودن» و «راهگشا نبودن» نظریه‌ها مربوط می‌شود. از منظر معرفت‌شناسی، بر خلاف نظریه‌پردازان اولیه پوزیتیویست، مشخص کردن صدق و کذب نظریه‌ها یک فرآیند ساده تجربی نیست. فرآیند مزبور خصوصاً در نظریه‌های علوم انسانی و اجتماعی پیچیده‌تر است. بعنوان مثال در تبیین جامعه سرمایه‌داری در نظریه تجربی ماکس وبر یکی از مهمترین عوامل شکل‌گیری این جامعه ظهور اخلاق و رفتار پیوریتنی در میان مسیحیان است. با اینکه او سعی می‌کند به صورت تجربی با مقایسه جوامع غربی با جوامع غیر غربی از نظر خود دفاع کند، ولی تعیین صدق و کذب نظریه او مانند تعیین صدق و کذب این قضیه که «امروز هوا گرم است و مهمترین علت آن پدیده X است»، نیست. از این‌رو برای نشان دادن میزان صدق و کذب نظریه‌ها در قلمرو امور انسانی و اجتماعی بر معیار «راهگشا بودن» تأکید می‌شود. نظریه‌ای راهگشا است که (بر مبنای مطالعات کمی یا کیفی یا مقایسه‌ای - تاریخی) علل مؤثر در پدیده مورد نظر را از علل زمینه‌ای متمایز کند و به تحلیل و نقد و بررسی بیشتر دامن بزند. در یکی دو دهه گذشته از سوی جامعه‌شناسان مختلف معیار راهگشا بودن نظریه با تعابیر مختلف مورد تأکید قرار گرفته است (الکساندر، ۲۰۰۳: ۲۲۸-۱۹۳؛ الکساندر، ۲۰۰۶: ۳-۹؛ بلاو، ۲۰۰۴: ۲۵۰-۲۳۶؛ ریتزر، ۲۰۰۳: ۱۱-۱؛ گیدنز، ۲۰۰۶: ۱۲۵-۱۰۰).

پنجمین پیش‌فرض این است که اگرچه هم شخص جامعه‌شناس و هم موضوع مورد مطالعه‌اش تحت تأثیر عوامل غیر معرفتی (مثل پیشداوری‌ها، علائق، منافع و سایر شرایط زمانی و مکانی) قرار دارد و بسیاری (از جمله صاحبان قدرت رسمی و غیررسمی) ممکن است از فرآورده‌های جامعه‌شناسی استفاده و یا سوءاستفاده کنند، ولی جامعه‌شناسی را نمی‌توان، چنانچه برخی از نظریه‌پردازان پسامدرن مدعی‌اند، به گفتارهای ایدئولوژیک یا گفتمان قدرت (خصوصاً قدرت

امپریالیست‌های جهانی یا قدرت قدرتمندان وطنی) تقلیل داد- بدین معنا این پژوهش تحت تأثیر آموزه‌های روش‌شناختی پیروان فوکو در علوم اجتماعی نیست.^۱

ششم این‌که نگارنده جامعه‌شناسی را علم شناخت (شناخت تحلیلی- تعلیلی) جامعه می‌داند و معتقد است برای اصلاح جامعه به جامعه‌شناسی (و علوم اجتماعی) نیز نیازمندیم. بخش عمده ادبیات این جامعه‌شناسی در "جریان اصلی" جامعه‌شناسی تولید شده و شناخته می‌شود و علاقمندان به مطالعه علمی جامعه به آن نیاز دارند (بودن، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴؛ ترنر ۱۳۸۴ و ۱۳۸۲؛ کرایب ۱۳۷۸ و ۱۳۸۲؛ کوزر، ۱۳۷۸). اما در کنار جامعه‌شناسی مذکور (که جریان اصلی جامعه‌شناسی است) رشته جامعه‌شناسی از ذخیره جامعه‌شناسی تفهیمی و انتقادی هم برخوردار است. این پژوهش با جامعه‌شناسان ویری هم‌عقیده است که شناخت تفهیمی، شناخت ما را از جامعه عمیق می‌کند و جامعه‌شناس به این شناخت نیاز دارد. ولی همچنان‌که بسیاری از جامعه‌شناسان ویری تأکید می‌کنند جامعه‌شناسی تفهیمی به تنهایی نمی‌تواند به جای جامعه‌شناسی تحلیلی- تجربی بنشیند (بودن، ۱۳۸۳: ۷۲-۹۲). کسانی هم که با اتکا به مبانی جامعه‌شناسی تفهیمی قصد دارند کارکرد جامعه‌شناسانه برای معارف دینی بنا کنند، شأن و ضوابط مجموعه معرفتی دینی و جامعه‌شناسی را با هم خلط کرده‌اند. به بیان دیگر از دین و علوم اجتماعی به درستی استفاده نمی‌کنند و عملاً فضای نقد و بررسی عرصه عمومی را به فضای جدال غیر آکادمیک و هویتی تبدیل می‌کنند. ظریف اینکه جامعه‌شناسی انتقادی هم، تبیین‌های تحلیلی- تجربی را جدی می‌گیرد ولی با اتکا به ارزش‌های جهانی از آن فراتر می‌رود و صبغه و رویکردی هنجارین به خود می‌دهد (کانرتون، ۱۳۸۵: ۴۲-۹).

هفتمین پیش‌فرض این‌که نگارنده در مواجهه با واقعیت اجتماعی و دانش جامعه‌شناسی مسأله‌محور است و معتقد است ذخیره نظری این رشته (یعنی نظریه‌های گوناگون آن) می‌تواند خدمتگزار پژوهشگر در هنگام جستجو برای پاسخ به مسأله باشد. این جستجو معمولاً در پناه و ذیل چارچوب نظری محقق صورت می‌پذیرد و چارچوب نظری معمولاً از مضامین و متغیرهای نظریه‌های موجود جامعه‌شناسی بهره می‌گیرد (بودن، ۱۳۸۴: ۴۶۶-۴۵۹؛ کرایب، ۱۳۷۸: ۴۱-۳۷). پیش‌فرض هشتم این است که در جریان تدوین چارچوب نظری، در تمام سطوح نظریه‌ها (همچنان‌که خواهید دید چه در سطح نظریه‌های دسته اول، چه دوم و چه سوم) می‌توان برای پاسخگویی روشن‌تر به سؤال تحقیق دست به ترکیب زد. اغلب نظریه‌پردازان مطرح و متأخر در جامعه‌شناسی کنونی جامعه‌شناسی

۱. برای آگاهی از یک ارزیابی انتقادی از روش‌شناسی فوکو درباره «صدق و کذب» مفاهیم و نظریه‌ها به (پایا، ۱۳۸۲: ۴۷۲-۳۸۹) نگاه کنید.

دورکمی، وبری و انتقادی (مارکسی) را توأمان جدی گرفته‌اند و هر کدام به نحوی متفکرانی ترکیب‌گرند (ریتزر، ۲۰۰۳: ۱-۱۱). البته گرایش نظری نگارنده در این ترکیب‌گری به مدرسه «انتخاب عقلانی» نزدیک‌تر است (کالهن و فرارو، ۱۹۹۲).

روش

محتوای این جستار بیشتر متأثر از نوع بحث‌های فرانظریه‌ای است. نظریه علی‌الاصول معطوف به مطالعه واقعیت اجتماعی بیرونی است اما فرانظریه^۱ خود نظریه‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. فرانظریه هم انواع گوناگون دارد (ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۲۷-۶۳۰؛ کلمن، ۱۳۷۷: ۴۴-۱۳)، ولی در این جستار وسیله‌ای برای بهتر فهمیدن نظریه‌های جامعه‌شناختی و اجتماعی است. بررسی‌های دعاوی این پژوهش عمدتاً متکی بر منابع کتابخانه‌ای است. نگارنده کوشیده‌است طبقه‌بندی نظریه‌ها را بیشتر با ارجاع به نظریه‌هایی که در کتاب‌های درسی نظریه‌های جامعه‌شناسی که در محافل دانشگاهی ایران تدریس می‌شود (آرون، ۱۳۸۱؛ ریتزر، ۱۳۷۹؛ کوزر، ۱۳۷۹ و ۱۳۷۸؛ بودن، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴؛ کرایب، ۱۳۷۸ و ۱۳۸۲؛ ترنر، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۴؛ توسلی، ۱۳۶۹؛ آزاد، ۱۳۸۱) به دست دهد.^۲ برای بررسی کاربرد نظریه‌ها در چارچوب‌های نظری‌ای که دانشجویان فوق لیسانس در تحقیقات خود به کار می‌گیرند، سی پایان‌نامه مرور شده و با پانزده عضو هیئت علمی که داور پایان‌نامه‌ها هستند، مصاحبه صورت گرفته است. نگارنده در این پژوهش با دیدگاه نظری، روش و منابعی که ذکر شد نظریه‌های متنوع جامعه‌شناسی را در چهار دسته قرار داده است و از قطب‌نما و راهگشا بودن هر یک در مقابل مبهم و ایدئولوژیک بودنشان دفاع می‌کند. بدین منظور سعی می‌شود در هشت فراز پیش رو این مهم انجام گیرد و در پایان نیز نتایج این بررسی ارائه شود. در فراز اول برای نشان دادن اهمیت موضوع این جستار به سه دسته از منتقدین نظریات جامعه‌شناسی در ایران اشاره می‌گردد و نشان داده می‌شود که بحث‌های آنها به جای راهگشایی بر شدت ابهامات موجود می‌افزاید. در فراز دوم تقسیم‌بندی چهارگانه نظریه‌های موجود در جامعه‌شناسی و توضیح ویژگی‌های هر یک از انواع نظریه‌ها ارائه می‌گردد. در فراز سوم سعی می‌شود تا حدودی نسبت مبهم نظریه‌های اجتماعی با نظریه‌های جامعه‌شناختی توضیح داده شود. در فراز چهارم به شرایط متفاوتی که نظریه‌پردازان کلاسیک و متأخر در آن به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند اشاره می‌گردد. در فراز پنجم بر عللی که باعث تنوع و تکرار

1. Metatheory

۲. به علاوه سه منبع ذیل که در پنج سال اخیر در دانشگاه‌های انگلیسی زبان مورد توجه بوده است (بلاو، ۲۰۰۴؛ ریتزر، ۲۰۰۳، ۲۰۰۰).

نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی می‌شود، تأکید می‌گردد. در فراز ششم و هفتم نیز با ارائه دو سنخ^۱، چارچوب‌های نظری که در تحقیقات پایان‌نامه‌ها به کار می‌رود مورد آسیب‌شناسی قرار می‌گیرد.

منتقدین نظریه‌های جامعه‌شناسی

اولین گروه منتقدان شامل کسانی می‌شود که به ریشه‌های فکری و خواستگاه نظریه‌های رشته جامعه‌شناسی بدبین هستند. آنها مبانی نظری و تاریخی جامعه‌شناسی واقعاً موجود در دانشگاه‌ها را مغایر با مبانی نظری-الهی مسلمانان می‌یابند و خواستگاه نظریه‌ها را جوامع غربی (که جوامعی دنیاگرا، دین‌گریز و بی‌بند و بار و فاقد غایات دینی هستند) می‌دانند. از این‌رو از نظریه‌های دیگری، که باید در جامعه‌شناسی غیر سکولار، دینی و بومی ایران تولید شود، دفاع می‌کنند. این مخالفان در آغاز انقلاب اسلامی و خصوصاً در دوره انقلاب فرهنگی (۶۰-۱۳۵۹) در چارچوب گفت و گوهایی میان حوزه و دانشگاه بدبینی‌های خود را نسبت به نظریه‌های جامعه‌شناسی ابراز می‌کردند. آیت الله مصباح یزدی از مدرسین حوزه علمیه قم، از منظر برداشتی که از فلسفه و کلام اسلامی داشت با صراحت نظریه‌های علوم انسانی (و جامعه‌شناسی) رایج را نقد می‌کرد و از علوم انسانی اسلامی دفاع می‌نمود. به‌عنوان نمونه به کتاب درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه: ۱۳۶۳) نگاه کنید. در مقابل دکتر عبدالکریم سروش از علمی بودن علوم انسانی (و از جمله جامعه‌شناسی) دفاع می‌کرد. آرای وی در سه کتاب علم چیست و فلسفه چیست (سروش: ۱۳۶۱)، تفرج صنع (سروش: ۱۳۶۶) و درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع (سروش: ۱۳۷۴) و سلسله درس‌هایی تحت عنوان فلسفه علم، فلسفه اخلاق و فلسفه تاریخ بازتاب یافت.^۲ طبق استدلال‌ات سروش محقق جامعه‌شناس در هنگام تحقیقات با رعایت ضوابط و معیارهای علمی می‌تواند با نظریه‌های این رشته به داد و ستد بپردازد و چارچوب‌های نظری تحقیق خود را تنظیم کند (سروش، ۱۳۸۵: ۵-۱۸۹). پس از انقلاب فرهنگی، برداشت رایج علمی از علوم انسانی (و علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی) با شدت و ضعف در دانشگاه‌های ایران به راه خود ادامه داد و می‌دهد و راه فکری آیت‌الله مصباح یزدی عمده‌تأ در قم در مؤسسه امام خمینی پیگیری می‌شود.^۳

1. Ideal type

۱. نوار درس‌های مذکور در تهران، در دفتر انتشارات صراط قابل دسترسی است.

۲. از سال ۸۵ وزارت علوم در دولت نهم اعلام کرد که بنا دارد از سیاست تقویت و تثبیت علوم انسانی بومی و دینی در دانشگاه‌های کشور نیز حمایت کند.

دومین دسته منتقدان شامل افرادی می‌شود که نظریه‌های جامعه‌شناسی متداول در دانشگاه‌های ایران را نه علمی که «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه» می‌دانند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۹). از نظر این منتقدان یکی از علت‌های بنیادی این که ایران، پس از یکصد و پنجاه سال نوگرایی، هنوز نتوانسته بطور واقعی وارد دنیای تجدد و مدرنیته شود، این است که راه خود را به لحاظ فکری و نظری به خطا رفته است. اینان می‌گویند متفکران ایرانی به جای اینکه به تحلیل مبانی فکری و فلسفی انحطاط ایران (یا مطالعه امتناع تفکر و تصلب سنت در ایران) بپردازند، به ترویج ناموجه افکار و نظریه‌های جامعه‌شناسان غربی پرداخته‌اند. به باور این منتقدان جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسان به خطا رفته ایرانی به جای تولید نظریه‌های جامعه‌شناسانه در واقع مشغول تولید ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه هستند. بدین معنا که یک سری قضایای به ظاهر علمی را که بیشتر به درد چالش‌های گفتمانی نیروهای سیاسی می‌خورد، فرموله می‌کنند و به افکار عمومی القا می‌کنند. مباحث این جریان دوم منتقد، حول و حوش اندیشه‌های دکتر سید جواد طباطبائی و تعدادی از علاقمندان ایشان دور می‌زند. خوشبختانه طباطبائی با همتی قابل تحسین، اندیشه‌های خود را از سال‌های آغازین دهه هفتاد به بعد در چند کتاب (طباطبائی ۱۳۷۳؛ ۱۳۸۰؛ ۱۳۸۴؛ ۱۳۸۵) به رشته تحریر درآورده و شرایط نقد را برای منتقدانش فراهم کرده است. البته باید توجه داشت ظاهراً مباحث طباطبائی بیشتر ذیل رشته‌های فلسفه سیاسی و تاریخ جای می‌گیرد. لذا ارزیابی این مقاله نه ناظر به مباحث فلسفی وی که معطوف به نقد این ادعای ایشان است که نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه است.^۱

سومین گروه منتقدان شامل افرادی است که عمدتاً از منظر جامعه‌شناسی انتقادی به ارزیابی نظریه‌های جامعه‌شناسی واقعاً موجود می‌پردازند. در ایران بخشی از منابع نظری جامعه‌شناسی انتقادی به فارسی ترجمه شده است. به عنوان نمونه کتاب‌های کارل مارکس (به عنوان یکی از کلاسیک‌های جامعه‌شناسی انتقادی) و تعداد قابل توجهی از کتاب‌های یورگن هابرماس (به عنوان مهمترین اندیشمند متأخر جامعه‌شناسی انتقادی) و همچنین آثار متفکران برجسته مکتب انتقادی فرانکفورت هم اکنون در اختیار مخاطب ایرانی است. با این همه منتقدین طرفدار جامعه‌شناسی انتقادی نظم و انسجام نظری دو جریان نخست را ندارند و میراث آنها در نقد نظریه‌های رایج جامعه‌شناسی در ایران به شکل مکتوب نیست. به عنوان مثال دکتر یوسفعلی اباذری به نحوی از جامعه‌شناسی انتقادی دفاع می‌کند، اما جز در کتاب خرد جامعه‌شناسی (اباذری: ۱۳۷۷) - تز دکترای او که در آن وجه انتقادی نظریات دورکم، وبر،

۱. یکی دیگر از رسانه‌های منعکس کننده اندیشه‌های این منتقدین صفحه اندیشه روزنامه همشهری (در سال ۸۲-۱۳۸۰) و پس از آن روزنامه شرق و هم‌میهن تا زمان انتشار بوده است. از نیمه دوم سال ۸۶ اندیشه‌های مذکور تا حدودی در هفته‌نامه شهروند امروز و صفحه اندیشه روزنامه کارگزاران دنبال شده است.

لوکاچ در باب جهان مدرن از منظر هابرماس مورد توجه قرار گرفته است - نقد و ارزیابی نظریه‌های رایج جامعه‌شناسی را در قالب یک پروژه مطالعاتی و با نتایج مکتوب ارائه نکرده است.^۱ می‌توان مدعی شد که تعداد زیادی از نظریه‌های جریان اصلی جامعه‌شناسی ممکن است با ویژگی‌های جامعه ایران (و جوامع مشابه ایران) تناسب نداشته باشد و قابل پذیرش تجربی نباشد، اما به رغم انتقادات سه جریان فوق، این نقطه ضعف موجب بی‌نیازی محقق اجتماعی ایرانی از رشته

۱. نقد اباذری از خانواده و کنکور (اباذری، مجله آفتاب، شماره ۱۹)، این امیدواری را ایجاد کرد که جامعه‌شناسی انتقادی در ایران از سطح ترجمه، سخنرانی و مصاحبه فراتر برود، که نرفت. علاقمندان جوان جامعه‌شناسی انتقادی بیشتر در سطح مکتوبات روزنامه‌ای به نقد مباحث اجتماعی می‌پردازند. جالب این‌که اکثر ارجاعات این گروه (البته تا نیمه دوم سال ۸۶) به آثاری است که پیش از دهه ۱۹۷۰ منتشر شده‌اند و نقد این نویسندگان به نام هر متفکر و یا جامعه‌شناسی همراه نمی‌شود. بدین معنا که در نوشته‌های ایشان ما با نام‌هایی پایین‌تر از امثال سقراط، افلاطون، ارسطو، هگل و کانت روبرو نمی‌شویم و از میان متأخرین به آرای کسانی چون ادواردو، مارکوزه، هابرماس، دریدا و ژیاک اشاره می‌شود. این گروه که بعضاً با گروه منتقدین دوم همپوشانی پیدا می‌کنند، هنوز نتوانسته‌اند به کارهایشان تمرکز و سبکی مشخص بدهند. با شناختی که از جامعه‌شناسی انتقادی می‌توان داشت [برای آشنایی با این نوع جامعه‌شناسی به عنوان نمونه به کتاب جامعه‌شناسی انتقادی (کانرتون، ۱۳۸۵) نگاه کنید]، وقتی مطالب شفاهی یا رسانه‌ای نویسندگان گروه سوم را مورد توجه قرار می‌دهیم، نمی‌توان از رونق جامعه‌شناسی انتقادی روشمند در ایران سخن گفت. بخش قابل توجهی از گفتارها و نوشتارهای گروه سوم نه مبتنی بر جامعه‌شناسی انتقادی که مبتنی بر «درخشش‌های مخرب» است. بدین معنا که آنها بسته به شرایط (نه متکی بر مشی انتقادی حداقل آن‌گونه که هابرماس با آرای رقبایش همچون پوپر روبرو می‌شود) به آرای درخشان یک متفکر بزرگ ارجاع می‌دهند و پس از آن بر اساس عظمت ناشی از هیبت آن متفکر بزرگ موضوع مورد نقد خود را تخریب یا نفی می‌کنند. اما جامعه‌شناسان انتقادی چون هابرماس بیش از آنکه با هیبت متفکران درجه اول کار خود را پیش ببرند، کارشان متکی به دلایل قابل واریسی است. به عنوان نمونه اباذری در ارزیابی کارنامه فکری دکتر داوری و دکتر سروش، پس از اشاره‌ای به بزرگان فلسفه یونان، آثار این دو متفکر را به این دلیل که به رغم تفاوت‌هایشان هر دو به «عرفان‌گرایی» ختم شده است، نقد می‌کند. جالب اینکه اباذری به دلیل قانع کننده‌ای هم (مثلاً ارجاع به آثار این دو متفکر) استناد نمی‌کند (برای آگاهی از ارزیابی اباذری به سخنرانی وی تحت عنوان «فلسفه و بحران علوم اجتماعی در ایران» روزنامه آینده‌نو، ۸۵/۹/۱۱ مراجعه کنید). در حالیکه سروش علاوه بر آثار و سخنرانی‌های اخلاقی-عرفانی ارزشمندش، با کتاب‌ها و میراث دانشگاهی‌اش نقشی موثر در دفاع از عقلانیت و علوم انسانی و اجتماعی داشته‌است. یا در سمینار مسائل علوم اجتماعی که توسط انجمن جامعه‌شناسی ایران در اردیبهشت سال ۸۵ تشکیل شد، اباذری در ارزیابی مباحث نظری دکتر چلبی، جامعه‌شناسی او را «جامعه‌شناسی آکادمیک نفرت‌انگیز رایج» قلمداد کرد (به خبرنامه انجمن جامعه‌شناسی ایران شماره ۲۶ نگاه کنید). از منظر جامعه‌شناسی انتقادی یکی از شرایط چنین ارزیابی منفی این است که منتقد قبلاً کوشش کرده باشد مضمون اصلی آرای چلبی را که در سه کتابش (چلبی، ۱۳۷۵؛ ۱۳۸۰؛ ۱۳۸۵) آمده است به شیوه‌ای روشمند و مدلل نقد کند. در غیر این صورت چنین نقدهایی در اصل نه نقد که تخریب و نفی غیر مدلل فعالیت‌های موجود در عرصه تحقیقات اجتماعی در ایران است.

جامعه‌شناسی و همه نظریه‌های آن نمی‌شود. محقق و علاقمند به شناخت جامعه ایران نیز نیازمند است که با مسائل و ضوابطی که نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی در این رشته با آن روبرو بودند و هستند آشنا شود و پس از آگاهی از آنها چارچوب نظری قابل دفاع خود را برای بررسی مسائل جامعه بهبود ببخشد. نگاهی به ذخائر نظری رشته جامعه‌شناسی (که در ادامه خواهد آمد) روشن می‌کند که این رشته یکی از رشته‌های کسب دانش و شناخت واقعیت‌های اجتماعی نیز هست و برای درک چرایی پدیده‌های اجتماعی راهگشا است و محصولات فکری منتقدین مزبور راهگشای فهم بهتر نظریه‌های جامعه‌شناسی (و متعاقب آن تبیین مسائل جامعه ایران) نیست بلکه گیج کننده و بعضاً رهن است.

طبقه‌بندی چهارگانه نظریه‌ها

دسته اول، که در چهل سال گذشته رایج‌ترین نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران بوده است، شامل نظریه‌های رایج (و یا نظریه‌های قابل واریسی تجربی) در جامعه‌شناسی است. نظریه رایج به کار تبیین یک پدیده یا مسأله اجتماعی مشخص می‌آید و به علل اجتماعی آن مسأله یا پدیده اجتماعی می‌پردازد. ما درباره جامعه با سؤالات مختلفی روبرو هستیم. بعنوان نمونه: چرا پس از یکصد سال آزادیخواهی همچنان برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه در ایران با مشکل روبرو است؟ چرا پس از یک قرن تلاش هنوز اقتصادی رقابتی و کارا در جامعه ایران با انواع و اقسام مشکلات روبرو است؟ چرا در دهه ۵۰ در ایران انقلاب اسلامی رخ داد و به پیروزی رسید؟ چرا در فرآیند توسعه، مالزی و ترکیه از ایران پیشی گرفته‌اند؟ چرا در سه دهه گذشته همه مسئولان کشور خواهان ایجاد جامعه‌ای معنوی و اخلاقی بودند و هستند، اما روابط مابین مردم و دولت کمتر اخلاقی است؟ چرا در جامعه دینداران که انتظار این است که مردم به یکدیگر اعتماد داشته باشند، ولی در زندگی روزمره روابط اعتمادآمیز در میان آنان ضعیف شده است؟ چرا اندازه جمعیت معتاد کشور رشد فزاینده داشته است؟ (وقس علی‌هذا). نظریات رایج قابل توجهی در جامعه‌شناسی و حوزه‌های این رشته هستند که به کسانی که در پی پاسخ به سؤالات مذکورند، کمک می‌کنند. به عنوان مثال کسی که قصد داشته باشد به علل وقوع انقلاب اسلامی پی ببرد، یکی از شروطش این است که به نظریه‌های رایج انقلاب در جامعه‌شناسی مراجعه کند.^۱ کسی که به تئوری‌های انقلاب مراجعه می‌کند، با چشم بازتری خواهد توانست با تنظیم یک چارچوب نظری به تحلیل انقلاب بپردازد. ادعا این نیست که هر کس مروری نظری بر نظریه‌های انقلاب کرد و یک چارچوب نظری تبیینی ارائه داد، به حقیقت و چرایی انقلاب رسیده است. بلکه

۱. به عنوان نمونه در دو کتاب ذیل به بیش از ده نظریه در تفسیر انقلاب اشاره شده است (فوران، ۱۳۸۲ و گلدستون، ۱۳۸۵).

سخن این است که برای فهم انقلاب، راهی بهتر از این نداریم که پس از مروری نظری و با اتخاذ یک چارچوب تحلیلی - تعلیلی به سؤال چرایی انقلاب بپردازیم - مانند تحقیق و پژوهش آبراهامیان (۱۳۸۴). تا زمانی که پاسخ ما در برابر نقدهای تجربی دیگران دوام می‌آورد، می‌توانیم تبیین ارائه شده را حفظ کنیم. در فضای آکادمیک هر بحثی با هر محتوایی به عنوان تبیین جامعه‌شناختی از انقلاب اسلامی مورد قبول قرار نمی‌گیرد.

ممکن است در برابر ادعای فوق گفته شود (همچنان که عده‌ای گفته‌اند) ما به نظریه‌های رایج (خصوصاً با تأسی به آموزه‌های مکتب پدیدارشناسی که مخالف تبیین علی و تقلیلی در هنگام شناختن پدیده‌ها است) نیاز نداریم (توسلی، ۱۳۶۹: ۳۷۸-۳۳۷). در پاسخ می‌توان همچنان از این موضع دفاع کرد که برای پاسخ به سؤال «چرایی انقلاب» و سؤالات مشابه به نظریه رایج احتیاج داریم، زیرا در غیر این صورت در میان بی‌نهایت یا « ∞ » علت سرگردان می‌شویم. در وقوع هر پدیده کوچک و بزرگی در این جهان (نه فقط پدیده‌های اجتماعی) علل مستقیم و غیر مستقیم بی‌شماری دست اندرکارند و محقق در هنگام جستجو درباره علل وقوع هر پدیده‌ای (در اینجا پدیده انقلاب) به دنبال فهرست کردن همه علل نیست، بلکه در یک چارچوب نظری علل مورد ادعای خود را طرح می‌کند. به عنوان نمونه مرتون برای پی بردن به علل انقلاب، نظریه محرومیت نسبی را پیشنهاد می‌کرد (کوزر، ۱۳۷۸: ۴۳-۲۷). این نظریه از میان تعداد بیشماری از عللی که در وقوع انقلاب نقش دارند به ما می‌گوید این احساس محرومیت نسبی (نه لزوماً محرومیت واقعی) در میان قشر عظیمی از جامعه است که منجر به وقوع انقلاب می‌شود. اما بعد ممکن است با ارائه متغیرهای تعیین‌کننده دیگری در جریان انقلاب‌های دیگر، نظریه محرومیت نسبی را برای تفسیر انقلاب به تنهایی مفید ندانیم و به دنبال نظریه دیگری برویم (گلدستون، ۱۳۸۵: ۳۳-۲۸).

به بیان دیگر، برای شناخت و تبیین پدیده‌های اجتماعی ناگزیر از کاربرد نظریه‌های رایج هستیم و تحقیق بدون نظریه مانند حرکت بدون قطب‌نما در دریای پر تلاطم کشف واقعیت است. ذخیره نظری غنی جامعه‌شناسی - که با مطالعات بیشتر غنای بیشتری پیدا می‌کند - دست محقق را در هنگام پژوهش می‌گیرد (کرایب، ۱۳۷۸: ۲۱-۱۴). اگر محقق این ذخیره نظری را مورد توجه قرار ندهد، گویی می‌خواهد کار نظرورزی را در موضوع مورد مطالعه از صفر شروع کند و چرخ را دوباره اختراع نماید. البته ادعا این نیست که ذخیره موجود نظری جامعه‌شناسی (و حوزه‌های مختلف این رشته) پاسخ هر مسأله‌ای را در انبان خود دارد؛ ممکن است نداشته باشد؛ یا ممکن است درباره مسأله مورد بررسی، نظریه‌ای در ذخیره نظری جامعه‌شناسی پیدا شود ولی به کار تبیین آن مسأله در جامعه ایران نیاید. این ضعف به جوان بودن علوم و تحقیقات اجتماعی مربوط می‌شود، نه به مبهم بودن یا ایدئولوژیک بودن

آن. امروزه محققان علوم اجتماعی در ایران مسائل زیادی (از انقلاب، جنبش‌های اجتماعی و توسعه تا مسائل اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی) را مورد بررسی قرار می‌دهند و از نظریه‌های رایج جامعه‌شناسی (که البته باید سنجش‌گرانه انتخاب شوند) استفاده می‌کنند. این کار آنها نه ایدئولوژیک که محققانه است - حتی اگر خطا کنند.

دسته دوم در برگیرنده نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی است. بقول مرتون نظریه‌های موجود در جامعه‌شناسی فقط نظریه‌های رایج (یا بقول او نظریه‌های با برد متوسط) نیستند (مرتون، ۱۹۵۷)، بلکه متفکران کلاسیک جامعه‌شناسی نظریه‌های کلانی را هم به ارث گذاشته و جامعه‌شناسان کلان‌نگر بعدی (مانند پارسونز، هابرماس، بوردیو، گیدنز و دیگران) نیز راه آنها را ادامه داده‌اند.^۱ نظریات کلان جامعه‌شناسی تنها به دنبال بررسی علل پدیده‌های خاص مثل انقلاب یا شدت گرفتن آسیب‌های اجتماعی نیستند، بلکه می‌کوشند فهم و تبیین بهتری از علل و عناصر بنیادی جهان و جامعه در دوران جدید به دست دهند و یا فهمی از روندهای اصلی این دوران جدید (یا مدرنیته) ارائه کنند - مثل نظریه جامعه سرمایه‌داری مارکس و یا نظریه جامعه ارگانیک دورکم (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۹-۷۱ و ۱۳۱-۹۳). نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی را نمی‌توان مانند نظریه‌های رایج (که اشاره شد) مورد نقد و بررسی تجربی دقیق قرار داد. مرتون توصیه‌اش این بود که تا می‌توانیم باید نظریه‌های جامعه‌شناسی را در قالب نظریه‌های تجربه‌پذیر در بیاوریم، اگرچه او نیز با میلز همراه بود که نظریه‌های کلان بصیرت ما را نسبت به جامعه افزایش می‌دهد (میلز، ۱۳۶۰: ۱۷). اما نظریه‌پردازانی چون گیدنز معتقدند همچنان می‌توانیم نظریه‌های کلان درباره جامعه داشته باشیم که راهگشا هم باشند. از نظر گیدنز نظریه‌های جامعه بحرانی هابرماس، جامعه بیم‌زده اریک بک، جامعه بازاندیشانه گیدنز و جامعه شبکه‌ای کاستلز از نمونه‌های قابل توجه نظریات کلان و راهگشا هستند (گیدنز، ۲۰۰۶: ۱۰۰).

باز باید تأکید شود که در جو کنونی که پاره‌ای از طرفداران مطالعات فرهنگی، پساستعماری، فمینیستی و پسامدرن نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی را فاقد اعتبار و روایت‌ها و قصه‌های بزرگ می‌دانند، جامعه‌شناسانی همچون الکساندر، ریتزر، ترنر، بک، کاستلز و گیدنز (ریتزر، ۲۰۰۳)، همچنان از اهمیت و راهگشایی نظریه‌های کلان در جامعه‌شناسی دفاع می‌کنند. مثال تیپیک گیدنز نظریه «روح

۱. البته واژه «کلان» که در مقابل واژه «خرد» قرار گرفته، واژه دقیقی نیست. در اینجا منظور از نظریه کلان نظریه‌ای است که یک «دوران» (مانند دوران صنعتی یا پسا صنعتی) را توضیح می‌دهد. لذا کسی مانند وبر که ریشه‌ها و روندهای دوران مدرن و صنعتی را توضیح می‌دهد، لزوماً جامعه‌شناس کلان‌نگر (که در برابر خردنگر قرار می‌گیرد) نیست. همینطور گیدنز در نظریه جامعه بازاندیشی دوران پسا صنعتی را توضیح می‌دهد ولی نگاه فرایندی به جامعه دارد و تفکیک نگاه خرد و کلان به جامعه را نمی‌پذیرد.

سرمایه‌داری» وبر در تفسیر رشد جامعه سرمایه‌داری (یا جامعه مدرن) است. سؤال وبر این بود که چرا در غرب از قرن ۱۶ به بعد جامعه سرمایه‌داری رخ نمود؟ همیشه بشر به دنبال ثروت بوده است، چین و ایران تمدن‌های پیچیده‌ای بودند، بوروکراسی‌های سراسری و ماندگاری را سامان داده بودند ولی در کشورهای غربی بود که جامعه صنعتی شکل گرفت. پاسخ وبر و نظریه او این است که در غرب «روح سرمایه‌داری» یا یک مجموعه‌ای از عقاید و ارزش‌هایی شکل گرفت که حاملان اصلی آنها تجار و صنعتگران بودند. این صنعتگران مؤمن در راه تولید کالا و ثروت زحمت و ریاضت می‌کشیدند به امید اینکه خدا آنها را ببخشد و رستگار کند؛ اینها تولید می‌کردند نه برای راحت‌طلبی و دنیاجویی بلکه به عنوان وظیفه‌ای اخلاقی و دینی و به امید رستگاری اخروی. از نظر گیدنز این نظریه وبر معیارهای چهارگانه تفکر نظری در جامعه‌شناسی را داراست. اولاً غیرشهودی است. تا قبل از او تعداد زیادی از افراد اطمینان قطعی و شهودی داشتند که اساساً اعتقادات مذهبی باعث رشد جامعه مدرن نیست. ثانیاً معنابخش است. بدین معنا که نظریه او رفتار به ظاهر معماگونه تجار پیوریتنی (که از یک طرف ثروت می‌اندوختند و تولید می‌کردند و از طرف دیگر مصرف نمی‌کردند و ریاضت می‌کشیدند) را قابل فهم می‌کند. ثالثاً گرچه به ریشه‌های دنیای مدرن در جوامع غربی می‌پردازد، ولی در بررسی جوامع دیگر نیز کاربرد دارد و قابل آزمون است. و رابعاً راهگشا است؛ بدین معنا که ممکن است با مطالعات تجربی در جاهای دیگر نقض شود ولی راه را برای بررسی‌ها و مطالعات بیشتر باز می‌کند، که کرده است. بدین ترتیب گیدنز معتقد است همچنان می‌توانیم مثل وبر برای تفسیر جوامع کنونی نظریه کلان بدهیم (گیدنز، ۲۰۰۶: ۱۲۳-۱۱۷).

با این همه، صرف نظر از این که چه ارزیابی از نظریه‌های کلان داشته باشیم، به نظر می‌رسد هر محققى در هنگام تحقیق بطور ناخودآگاه تبیینی کلان از جامعه خود در نظر دارد. مثلاً محققان در ایران نگاه کلانشان به جامعه ایران ذیل نظریه‌های کلانی که ایران را جامعه‌ای نیمه فئودال-نیمه مستعمره یا نیمه سرمایه‌داری و یا جهان سومى و در حال توسعه محسوب می‌کنند قابل طبقه‌بندی است (اشرف؛ ۱۳۵۹؛ کاتوزیان، ۱۳۶۷؛ آبراهامیان، ۱۳۷۷؛ عظیمی، ۱۳۷۴؛ فوران، ۱۳۷۷؛ طیبیان، ۱۳۸۰؛ بشیریه، ۱۳۸۱). نظریات کلان جامعه‌شناسی این توانایی را به محقق می‌دهد که نگاه ضمنی و مبهمی که از جامعه خود به صورت کلان دارد، به نگاهی آگاهانه‌تر تبدیل کند و آن را به طور شفاف به مخاطب اعلام کند. البته در شرایط فعلی نظریه‌پردازی کلان راجع به جامعه ایران پر رونق نیست، اما نمی‌توان گفت کسانی که درباره جامعه ایران در سطح کلان نظریه‌پردازی می‌کنند، به ایدئولوژی‌پردازی مشغولند (حتی اگر قائل باشیم این متفکران انگیزه‌های ایدئولوژیک دارند). به عنوان مثال در دو دهه اخیر نظریه‌های جامعه نفتی و جامعه کوتاه مدت (کلنگی) محمدعلی همایون کاتوزیان از نظریات کلان قابل

توجه بوده است و زحمات تئوریک او بر فهم ما از جامعه ایران تأثیر گذاشته‌اند، هرچند به نظریه وی نقد داشته باشیم.

دسته سوم به مباحث و میراثی در تفکر نظری جامعه‌شناسی مربوط می‌شود که در ذیل مکاتب یا مدرسه‌های جامعه‌شناسی ارائه می‌شوند- مانند مکتب وفاق (دورکمی) یا مکتب تضاد (مارکسی) یا مکتب کنش متقابل نمادین (وبری - میدی). مباحثی که در این مکاتب مورد توجه قرار گرفته است، مباحث ایدئولوژیک یا صرفاً گفتمانی نیست، بلکه مباحثی اساسی است که محقق در هنگام تحقیق با آنها روبرو می‌شود و از آنجا که در باب این مسائل توافق کاملی نیست، پیروان هر مکتب و مدرسه‌ای به نحوی این مسائل را حل کرده‌اند و یا مفروض می‌گیرند. به عنوان نمونه، اغلب نظریه‌پردازان نافذ روزگار ما هرکدام به نحوی اذعان می‌کنند که پژوهشگر در هنگام تحقیقات جامعه‌شناسی حداقل با پنج مسأله یا معما روبرو است که بر سر حل این معماها توافق نیست. معمای اول این است که در هنگام تحقیقات اجتماعی ما از الگوی «علوم تجربی» و پوزیتیویستی تبعیت کنیم یا از الگوی «علوم تفهیمی». معمای دوم این است که ماهیت اصلی جامعه در حول و حوش «توافق» افراد جامعه با ارزش‌ها و ضوابط مشخصی شکل می‌گیرد یا از اسشمار و تداوم سلطه بالایی‌ها بر پایینی‌ها ناشی می‌شود. معمای سوم این که عاملیت و کنش (چه فردی و چه جمعی) در جامعه تعیین‌کننده است یا ساختارهای اجتماعی بیشتر تعیین‌کننده عمل کارگزاران اجتماعی هستند. معمای چهارم به این پرسش باز می‌گردد که ریشه‌های جهان و جامعه مدرن چیست. ریشه‌های جهان و جامعه مدرن از تحول در ذهن و فکر مردم آبیاری می‌شود (نگاه وبری) یا به تغییر در روابط معیشتی زندگی مردم بستگی دارد (نگاه مارکسی). معمای پنجم به علت بنیادی تبعیض جنسیتی مربوط می‌شود. آیا ریشه این تبعیض به ساختار طبیعی و زیست‌شناسانه زن و مرد برمی‌گردد یا به ساختار اجتماعی زندگی زنان و مردان (گیدنز، ۲۰۰۶: ۱۰۵-۱۱۲؛ کرایب، ۱۳۷۸: ۲۵-۴۶).

به بیان دیگر، هر محقق که کار خود را جدی می‌گیرد با این معماها روبرو می‌شود و اگر بخواهد در هنگام تحقیقات سرگردان نشود و با قطب‌نما حرکت کند، باید راهنمایی‌های مکاتب موجود در جامعه‌شناسی در حول و حوش معماهای مذکور را جدی بگیرد. حداقل محقق در هنگام تحقیق باید آموزه‌ها و پیش‌فرض‌های تحقیق خود را (که احتمالاً نسبتی با مکاتب موجود دارد) برای مخاطب خود روشن کند. در غیر این صورت، به درستی شرایط نقد و بررسی نتایج تحقیقات اجتماعی فراهم نمی‌شود. البته در وضعیت کنونی که آکادمی‌ها، مراکز تحقیقاتی و نشریات علوم اجتماعی در ایران در مرحله تراکم علوم و تحقیقات اجتماعی قرار ندارند و در مرحله آمادگی و تمهید به سر می‌برند، نباید انتظار آن نوع جامعه‌شناسی که در کشورهای صنعتی رایج است را از آن داشت. اما این که علوم

اجتماعی در کشور ما جوان است، دلیل موجهی نیست برای این که به ذخیره نظری و مکاتب جامعه‌شناسی بی‌توجه باشیم؛ اتفاقاً به همین دلیل باید به این میراث توجه بیشتری شود. دسته چهارم شامل دیدگاه‌های نظری‌ایست که این روزها از آنها به‌عنوان جریانات فکری معاصر یاد می‌کنند، مانند دیدگاه‌های پساساخت‌گرایی؛ مطالعات فرهنگی؛ پسااستعماری؛ فمینیستی؛ پست‌مدرنیستی؛ و دین‌گرایی (مانند بنیادگرایی، احیاءگرایی و نواندیشی دینی). دیدگاه‌های مذکور را متفکران جریان اصلی جامعه‌شناسی در زمره نظریه‌های جامعه‌شناسی به حساب نمی‌آورند (الکساندر، ۱۹۸۷). این دیدگاه‌ها به رغم تنوع و تفاوت‌هایی که با یکدیگر دارند اغلبشان در خارج از رشته جامعه‌شناسی و در واقع در رشته‌های دیگر علوم اجتماعی، انسانی و فلسفی (مانند رشته‌های زبان‌شناسی، معرفت‌شناسی، روان‌شناسی و ادبیات) و حتی در بیرون محافل آکادمیک پرورده شده‌اند. اغلب این دیدگاه‌ها موضعی انتقادی نسبت به جریان اصلی نظریه‌پردازی (خصوصاً نظریه‌های دسته اول و دوم) و تفسیرها و تبیین‌هایی که از جامعه مدرن هست، دارند و حتی در آنها از دوره دیگری به نام پسامدرن و از رشته دیگری به نام پساجامعه‌شناسی یاد می‌شود. روش ارزیابی در این دیدگاه‌ها در برابر روش متعارف علمی در محافل آکادمیک (که معمولاً ترکیبی از ملاک‌های سنت دورکمی و وبری است) قرار دارد و عمدتاً به روش‌های مکتب انتقادی یا روش‌های شالوده‌شکنانه پست‌مدرن‌ها نزدیک است و صاحب‌نظران این دیدگاه‌ها عمدتاً خود را در کنار نیروهای اجتماعی حذف شده و حاشیه‌ای مثل زنان، اقلیت‌های دینی و نژادی، مهاجران و همجنس‌گرایان می‌بینند (همان). آشنایی با این دیدگاه‌ها محقق را با نقاط ضعف نظری جریان اصلی جامعه‌شناسی آگاه می‌کند اما در اغلب آکادمی‌های معتبر جامعه‌شناسی مثل دانشگاه‌های ییل، هاروارد، پرینستون، کالیفرنیا، شیکاگو، آکسفورد، کمبریج و لندن این دیدگاه‌ها در متن جریان اصلی جامعه‌شناسی قرار ندارند. (آنچه که تاکنون ارائه شد در جدول شماره یک خلاصه شده است).

جدول شماره ۱. طبقه‌بندی نظریه‌های جامعه‌شناسی

ویژگی‌های اصلی و نسبت آنها با جریان اصلی جامعه‌شناسی	نمونه‌ها	انواع نظریه‌ها	دسته اول	نظریه‌های جریان اصلی جامعه‌شناسی (یا نظریه‌های درون حوزه‌ای و فرا حوزه‌ای جامعه‌شناسی یا نظریه‌های جامعه‌شناسی نظریه‌های اجتماعی)
توضیح‌دهنده و تبیین‌کننده عمده‌ترین مسائل جامعه؛ قابلیت ارزیابی تجربی داشتن؛ و این نظریه‌ها یکی از شاخه‌های فریه جریان اصلی نظریه‌ورزی در جامعه‌شناسی را تشکیل می‌دهند.	نظریه محرومیت نسبی، نظریه تأخر فرهنگی؛ نظریه توسعه نامتوازن؛ نظریه بسیج منابع و صدها نظریه دیگر در حوزه‌های جامعه‌شناسی.	نظریه‌های رایج (یا متداول)		
توضیح‌دهنده و تبیین‌کننده ریشه‌های بنیادی جهان مدرن و یا روندهای اصلی آن است؛ و از لحاظ تجربی راهگشا بودن آن مورد توجه است؛ نظریه‌های کلان یکی از شاخه‌های فریه جریان اصلی نظریه‌ورزی را در جامعه‌شناسی تشکیل می‌دهد.	نظریه جامعه سرمایه‌داری مارکس؛ نظریه جامعه ارگانیسم دورکم؛ نظریه عقلانی‌شدن وبر؛ نظریه جامعه بحرانی هابرماس؛ نظریه جامعه بازاندیشانه گیدنز؛ نظریه جامعه نظارتی فوکو؛ نظریه جامعه ریسکی آریک بک؛ نظریه جامعه شبکه‌ای کاستلز و نظریه‌های کلان دیگر.	نظریه‌های کلان	دسته دوم	
توضیح دهنده معماهای پنجگانه که در مسیر مطالعات اجتماعی به وجود می‌آید؛ ملاک همراهی یا دوری از این مکاتب صحت و سقم تجربی آنها نیست بلکه به میزان اقبال و ادبار محققان از سرمشق‌های این مدارس بستگی دارد؛ و این مدرسه‌ها نیز یکی دیگر از شاخه‌های فریه جریان اصلی نظریه‌ورزی را در جامعه‌شناسی تشکیل می‌دهد.	مکتب وفاق؛ مکتب تضاد؛ مکتب کنش متقابل نمادی؛ مکتب انتقادی فرانکفورت؛ (و دیدگاه‌های نظری چون جامعه‌شناسی پدیدارشناسی؛ روش‌شناسی مردم‌نگارانه؛ نظریه مبادله؛ نظریه انتخاب عقلانی؛ نظریه ساخت‌یابی؛ و اخیراً نظریه‌های فمینیستی و غیره)؛ بعضی از جامعه‌شناسان نظریه‌های مذکور در پراگم را نظریه‌های اجتماعی می‌نامند.	مکاتب یا مدرسه‌ها	دسته سوم	
اغلب این دیدگاه‌ها در بیرون جریان اصلی جامعه‌شناسی متولد شده‌اند؛ اغلب آنها را می‌توان با نگاه انتقادی و هنجاری ارزیابی کرد؛ اغلب آنها نسبت به نظریه‌ورزی موجود در جریان اصلی جامعه‌شناسی بدبین هستند و حتی از دوره دیگری به نام پسامدرن و رشته‌های دیگری به نام پساجامعه‌شناسی یاد می‌کنند.	دیدگاه‌های مابعد ساخت‌گرایی؛ دیدگاه‌های مطالعات فرهنگی؛ دیدگاه‌های پسااستعماری؛ دیدگاه‌های فمینیستی؛ دیدگاه‌های پست‌مدرنیستی؛ دیدگاه‌های دین‌گرایانه.	جریان‌ات فکری معاصر	دسته چهارم	نظریه‌های غیر جامعه‌شناسی نظریه‌های اجتماعی (یا نظریه‌های فرا حوزه‌ای جامعه‌شناسی)

نظریه‌های اجتماعی و جامعه‌شناسی

کم نیستند جامعه‌شناسانی که دو واژه نظریه اجتماعی و نظریه جامعه‌شناسی را بصورت مترادف بکار می‌برند و معتقدند تمیز نظریه‌های اجتماعی از نظریه‌های جامعه‌شناسی بخاطر هم‌پوشانی‌هایی که با یکدیگر دارند، مشکل به نظر می‌رسد. اما همانطور که در جدول شماره یک ملاحظه می‌شود، در این نوشته اغلب نظریه‌ها در قالب نظریه‌های جامعه‌شناسی و تنها دسته چهارم نظریه‌ها (و بخشی از نظریه‌های دسته سوم) در قالب نظریه‌های اجتماعی طبقه‌بندی شده است. لذا لازم است دلایل این تفکیک توضیح داده شود. شاید بتوان با چهار توضیح زمینه‌های تشابه و تفاوت این دو نوع نظریه را نشان داد.

اول اینکه، گفته می‌شود نظریه‌های اجتماعی در درون رشته جامعه‌شناسی متولد نشده‌اند بلکه ریشه در مطالعات بین‌رشته‌ای و سایر رشته‌های علوم اجتماعی (مثل اقتصاد، روانشناسی، زبان‌شناسی، فلسفه، ادبیات تطبیقی و ...) دارند. ولی نظریه‌های جامعه‌شناسی ریشه در فعالیت‌های دپارتمان‌های جامعه‌شناسی که پس از نظرورزی‌ها و پژوهش‌های دورکم و وبر در قرن بیستم رشد پیدا کرده‌اند، دارد. در این چارچوب نظریه‌های جامعه‌شناسی دورکم و نظریه عقلانیت وبر و مکاتبی چون وفاق، کشمکش و کنش متقابل نمادی همه نظریه‌های جامعه‌شناختی محسوب می‌شوند چون محصول محافل آکادمیک جامعه‌شناسی هستند. و نظریه‌هایی مانند نظریه‌های مبادله و انتخاب عقلانی (متأثر از علم اقتصاد و فلسفه پراگماتیسم امریکا)؛ نظریه جامعه‌شناختی پدیدارشناسی (متأثر از فلسفه پدیدارشناسی و زبان‌شناسی)، نظریه‌های نئومارکسیستی (متأثر از ادبیات مارکسیست‌های اروپایی) و نظریه‌های فمینیستی (متأثر از مطالعات دهه‌های اخیر طرفداران برابری زنان و مردان) را نظریه اجتماعی می‌گویند، چون در بیرون جامعه‌شناسی رشد کرده‌اند و بعداً در مطالعات جامعه‌شناختی به کار رفته‌اند. این شیوه تمایز میان نظریه اجتماعی و جامعه‌شناختی توسط پاره‌ای از جامعه‌شناسان مورد انتقاد قرار گرفته است (سیدمن، ۱۳۸۶: ۱۵-۱۳).

توضیح دوم این است که گفته می‌شود نظریه‌های اجتماعی و جامعه‌شناسی هر دو در موضوع مشترک‌اند و هر دو آنها به صورت انتزاعی و در چارچوب‌های نظری پیچیده به بررسی عمل اجتماعی، فرآیندهای اجتماعی و ساخت‌های اجتماعی می‌پردازند، ولیکن به لحاظ روش با یکدیگر متفاوت‌اند. بدین معنا که نظریه‌های جامعه‌شناسی از لحاظ نحوه ارزیابی و واریسی تجربی‌ترند و نظریه‌های اجتماعی انتزاعی‌تر و بیشتر بصورت فرضیاتی مطرح می‌شوند که باید با دلایل فلسفی و هنجاری حمایت شوند (کلمن، روجک و ترنر، ۲۰۰۵: ۷۹-۶۱). با این همه، اگرچه نظریه‌های دسته اول جامعه‌شناسی در جدول یک که معمولاً در زیرشاخه‌ها یا حوزه‌های جامعه‌شناسی (مثل جامعه‌شناسی

سیاسی، جامعه‌شناسی دین، جامعه‌شناسی اقتصادی و جامعه‌شناسی فرهنگ) تولید می‌شوند به لحاظ امکان بررسی تجربی غنی‌ترند ولی نظریه‌های دسته دوم (یا نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی) و سوم (یا مکاتب جامعه‌شناسی) با نظریه‌های اجتماعی نیز هم‌پوشانی دارند و انتزاعی‌اند.

توضیح سوم اینکه پاره‌ای از نظریه‌های اجتماعی (خصوصاً نظریه‌های دسته چهارم جدول یک) از لحاظ معرفت‌شناختی با خردورزی و عقلانیت‌گرایی متفکران کلاسیک جامعه‌شناسی مسئله دارند. اغلب جامعه‌شناسان در جریان اصلی جامعه‌شناسی به عقل‌گرایی بشر و توانایی او در شناخت معضلات زندگی جمعی و پیشنهاد برای سامان‌بخشی آن امیدوار بوده و هستند، گرچه در پایان قرن بیستم انتظاراتشان از عقلانیت علمی، محدودتر و متواضعانه‌تر شده است. اما نظریه‌پردازان پس‌اساختارگرایی، مطالعات فرهنگی و پست‌مدرنیستی (و...) به میزان توانایی عقل بشری خصوصاً عقل علمی در شناخت و سامان‌دهی جامعه خوشبین نیستند و حتی بعضی از آنها تا نفی عقلانیت علمی پیش می‌روند (جی دان، ۱۳۸۵: ۱۲-۱).

توضیح چهارم اینکه، اگرچه سه توضیح فوق تا حدودی نظریه‌های اجتماعی و نظریه‌های جامعه‌شناسی را به صورت ناقص از یکدیگر تمیز می‌دهد ولی هر دو گروه نظریه‌ها (هم اجتماعی و هم جامعه‌شناسی) از قرن ۱۹ تاکنون هم پای یکدیگر جلو آمده‌اند و بر یکدیگر اثر گذاشته و می‌گذارند و از این لحاظ تفکیک دقیق آنها کار مشکلی است. بطور مثال سه نظریه بزرگ اجتماعی که تغییرات اجتماعی و تاریخی جوامع غربی را (مانند نظریه تحول اجتماعی، نظریه چرخش اجتماعی و ماتریالیسم تاریخی) توضیح می‌دادند از نظریه‌های اجتماعی کلاسیک‌اند که به طور جدی بر نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی مثل دورکم (نظریه تقسیم کار اجتماعی) اثر گذاشته‌اند (کرایب، ۱۳۸۲: ۳۱۲-۳۰۹). اگرچه سه نظریه بزرگ اجتماعی مذکور هم‌اکنون کهنه شده و از سکه افتاده‌اند، ولی همین نظریه‌ها الهام‌بخش نظریه‌های جامعه‌شناختی مهمی (همچون نظریه تحول‌گرایان جدید، نظریه‌های مدرنیزاسیون و نظریه‌های جوامع پسا صنعتی) در قرن بیستم بوده‌اند (پیت و ویک، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۰۰).

با چهار توضیح فوق تا حدودی روشن می‌شود که چرا تمیز نظریه‌های جامعه‌شناسی از نظریه‌های اجتماعی کار ساده‌ای نیست و مکرراً توسط جامعه‌شناسان مختلف نظریه‌های موجود در دسته دوم و سوم و چهارم در جدول یک با یکدیگر جابه‌جا می‌شوند. این جابه‌جایی‌ها تا حدودی بستگی به علائق معرفت‌شناسانه (و علائق دیگر) محقق دارد. اگر محقق همچنان به جریان اصلی جامعه‌شناسی به عنوان یک رشته علمی راهگشا برای حل مشکلات جامعه علاقمند باشد (همچون نگارنده)، اغلب نظریه‌ها را در دسته‌بندی‌های یک و دو و سه جای می‌دهد و تنها نظریه‌های دسته چهارم را در قالب نظریه‌های اجتماعی طبقه‌بندی می‌کند. اما اگر محقق به جریان اصلی جامعه‌شناسی پای‌بند نباشد ممکن است

اغلب نظریه‌های دسته دو و سه و چهار را در قلمروی نظریه‌های اجتماعی قرار دهد و حتی جامعه‌شناسی را یک سنت آکادمیک در حال فروپاشی تعریف کند. بی‌دلیل و زمینه نیست که بخشی از این نظریه‌پردازان در دهه‌های اخیر علاقمند به مطالعات بین‌رشته‌ای شده‌اند و از واژه نظریه‌های جامعه‌شناسی کمتر استفاده کرده و واژه نظریه‌های اجتماعی را بیشتر بکار می‌برند (جی دان، ۱۳۸۵: ۵۱۱).

شرایط تکوین نظریه‌های متأخر در مقایسه با کلاسیک‌ها

همان‌طور که در طبقه‌بندی جدول یک، ملاحظه شد نظریه‌ها بر اساس نظریه‌های کلاسیک و متأخر طبقه‌بندی نشده‌اند. نظریه‌های رشته جامعه‌شناسی در طول قرن بیستم تغییر کرده اما این تغییرات باعث تغییر بنیادی در ویژگی‌های اصلی نظریه‌پردازی نشده است. با این همه می‌توان نظریه‌ها را به کلاسیک و متأخر مانند جدول شماره دو تفکیک کرد که معمولاً جامعه‌شناسان با معیارهای متفاوتی آنها را از یکدیگر جدا می‌کنند. یکی از این ملاک‌های تعیین‌کننده برای تفکیک نظریه‌های کلاسیک و متأخر، تغییرات چشمگیر شرایط زندگی اجتماعی مردم در دوره متأخر نسبت به دوره کلاسیک‌ها است (گیدنز، ۱۳۷۷: ۷-۴)^۱.

نظریه‌های کلاسیکی چون نظریه جامعه سرمایه‌داری مارکس، نظریه جامعه ارگانیکی دورکم، نظریه رشد فزاینده روند عقلانیت در زندگی مدرن وبر[...]. با ابعاد مثبت و منفی آن، در زمانی مطرح شدند که زمانه در معرض چالش‌ها و گسترش پیامدهای دو انقلاب بزرگ صنعتی و دموکراتیک سیاسی در قرن ۱۹ بوده است. این پیامدها و چالش‌ها مواردی از این دست را شامل می‌شد: جمعیت اروپا دوبرابر شد و در کمتر از صد سال از صد و چهل میلیون به حدود دویست و هشتاد میلیون نفر رسید (این جمعیت جدید نیاز به غذا، پوشاک، مسکن، امنیت و غیره داشت و جامعه نمی‌توانست به راحتی این نیاز فزاینده را در زمان کوتاه فراهم کند)؛ شرایط کار این جمعیت تغییرات اساسی پیدا کرد، ظهور کارخانه‌ای با شرایط کار جاف‌افتاده در زندگی کشاورزی فنودالی تفاوت اساسی داشت؛ نظام مالکیت و ساز و کارهای آن تغییرات اساسی کرد، در گذشته مالکیت فردی، ثبتي و قابل خرید و فروش به سبک

۱. منظور بعضی از متفکران از جامعه‌شناسان کلاسیک این است که آنها با نظریه‌هایشان زمانه خود را شناختند و تبیین کردند و هم اکنون می‌توان از نظریات این کلاسیک‌ها برای شناخت زمانه کنونی استفاده کرد. بعضی از متفکران معتقدند که کلاسیک‌ها جهت‌گیری‌های اصلی را در هنگام مطالعه پدیده‌های اجتماعی روشن کرده‌اند و ما با راهنمایی و آموزه‌های آنها می‌توانیم جوامع کنونی را بشناسیم. برخی دیگر از جامعه‌شناسان تفاوت کلاسیک‌ها و متأخرین را در تفاوت شرایط اجتماعی و اقتصادی می‌دانند و این پژوهش به این نظر نزدیک‌تر است.

دوران امروزی متداول نبود؛ شهرها رشد فزاینده پیدا کردند (جمعیت شهرهای قدیمی اروپا کم بود و زندگی افراد جافتاده بود، اما با رشد فزاینده و سریع شهرها شاهد زندگی تعداد زیادی از انسان‌های بیگانه و رها شده، با روابطی آشفته و خانواده‌هایی گسسته در شهرها بودیم)؛ انبوهی از مردم از خانواده‌ها و محله‌های خود جابجا شده و در کارخانه‌ها و مراکز جدید شهری و نقاط غیرمأنوس زندگی می‌کردند؛ رشد فزاینده تکنولوژی در کارخانه‌ها و محیط‌های کشاورزی روابط انسان با انسان و طبیعت و حتی انسان با خدا را دچار تغییر داده بود؛ و توده‌های سیاسی که در معرض جاذبه‌های ایدئولوژی‌های لیبرالی، سوسیالیستی و ناسیونالیستی قرار داشتند، به طور فزاینده افزایش یافته بودند (کرایب، ۱۳۸۲: ۵۹-۵۶). جامعه‌شناسان کلاسیک نظریه‌های خود را برای تفسیر و تبیین مسائل ناشی از وضعیت مذکور پرورانده‌اند. اما از نیمه دوم قرن بیستم امواج نوسازی و مدرن‌سازی نه فقط تمامی سپهرهای زندگی جامعه غربی را فراگرفت بلکه زندگی مردم در نقاط دیگر کره زمین را نیز در نوردید.

جدول شماره ۲. تفکیک نظریه‌پردازان کلاسیک و متأخر

دوره‌های نظریه‌پردازی	پذیرفته‌شده‌ترین آنها	نظریه‌های مشهور آنها
نظریه‌پردازان کلاسیک جامعه‌شناسی ۱۸۵۰-۱۹۲۰	کارل مارکس	جامعه سرمایه‌داری
	امیل دورکم	جامعه مکانیکی و ارگانیکی
	ماکس وبر	رشد فزاینده رفتار عقلانی
	و دیگران (برخی زیمل، پارسونز و مرتون را جزو کلاسیک‌ها قرار می‌دهند)	
نظریه‌پردازان متأخر جامعه‌شناسی از ۱۹۶۰- تاکنون	دیگران (آلفرد شووتس، نوربرت الیاس، پیتر برگر، ...)	
	میشل فوکو	جامعه نظارتی
	یورگن هابرماس	جامعه بحرانی سرمایه‌داری پیشرفته
	آنتونی گیدنز	جامعه بازاندیشانه
	بورديو	سرمایه اجتماعی
	دیگران (الکساندر، کالینز، کلمن، کاستلز، بک، ترنر و ...)	

غیر از تداوم چالش‌های دوره کلاسیک‌ها (که با شدت و ضعف متفاوت در اینجا و آنجا در جریان بود) از ۱۹۶۰ به بعد نظریه‌پردازان متأخر با شرایط و چالش‌های جدیدی روبرو شدند. گیدنز شرایط دوره جامعه‌شناسان کلاسیک را ذیل عنوان مدرنیته اول و شرایط دوره متأخر را ذیل مدرنیته دوم طبقه‌بندی می‌کند (گیدنز، ۲۰۰۶: ۱۲۳-۱۲۲). شرایطی مانند: افسردگی‌ها و ناامیدی‌هایی که از جنگ‌های جهانی اول و دوم ناشی شده بود رخت بر بسته بود؛ جنبش‌های فاشیستی و نازیستی در اروپا

که ظهورشان بر خلاف نظریه‌های کلاسیک‌ها غیر منتظره بود، شکست خورده بودند؛ حقوق شهروندی از حقوق برابر سیاسی شهروندان به حقوق برابر اقتصادی و اجتماعی گسترش یافته بود؛ توسعه اقتصادی زندگی هشتاد درصد مردم را در آمریکا و اروپا تحت تأثیر قرار داده بود و مردم این دو منطقه از دوره کمپایی‌های دوران اولیه صنعتی شدن دور شده و وارد مرحله وفور شده بودند؛ بین‌المللی‌گرایی پس از استقرار سازمان ملل افزایش پیدا کرده بود؛ حمایت‌های مطالعاتی، مالی، اداری و نظامی آمریکا به کشورهایی که در معرض جاذبه قطب کمونیستی بلوک شرق بودند، افزایش یافته بود؛ صدای کشورهای جهان سوم در جهان غرب بهتر شنیده می‌شد؛ اروپا و آمریکا دیگر شاهد جنبش‌های کلاسیک کارگری نبود بلکه در عوض در معرض جنبش‌های جدید اجتماعی مانند جنبش دانشجویی، زنان، سبز، ضد جنگ، جوانان، و همجنس‌گرایان قرار داشت؛ جنگ سرد و نگرانی از جنگ هسته‌ای جدی شده بود؛ فردیت رشد فزاینده پیدا کرده بود و بحران هویت تشدید شده بود؛ اقتصاد و تجارت آزاد و محصولات فرهنگی رشد فزاینده و بعد جهانی پیدا کرده بودند؛ شاخص‌های آلودگی محیط زیست در سطح کره زمین بخاطر توسعه اقتصادی نامتوازن روز به روز بدتر می‌شد و می‌شود؛ در واکنش به بحران‌های مدرنیته دوم شاهد رشد جنبش‌های مذهبی (در هر سه دین یهودی، مسیحی و اسلامی) بوده و هستیم؛ و بر خلاف پیش‌بینی کلاسیک‌ها نه فقط جنبش‌های مذهبی که جنبش‌های ناسیونالیستی هم خاموش نشده و همچنان به حرکت خود ادامه می‌دهند. نظریه‌های متأخری چون نظریه جامعه بازاندیشانه، نظریه بحران‌های جامعه سرمایه‌داری پیشرفته (و نظریه‌های متأخر دیگر) برای تفسیر و تبیین چنین وضعیت جدیدی پرورده شدند (همان).

علل تنوع نظریه‌های متأخر

امروزه نظریه‌های موجود در دسته اول (در جدول یک) به‌طور معمول در مطالعات جامعه‌شناختی برای بررسی پدیده و مسائل اجتماعی به کار می‌رود. بعضی از این نظریه‌ها از آزمون و واریسی تجربی موفق بیرون می‌آیند و تعدادی از آنها ناموفق‌اند و در آرشیو رشته جامعه‌شناسی قرار می‌گیرند. اما به قول جفری الکساندر اغلب نظریه‌های جامعه‌شناسی (خصوصاً نظریه‌های دسته دوم و سوم در جدول یک) نظریات جاف‌تاده و تمام‌کننده‌ای در بررسی چالش‌های امروزی جامعه نیستند. به نظر او آرزوی پارسونز که می‌خواست با طرح نظریه کارکردی - ساخت‌گرایانه‌اش همه فعالیت‌های پراکنده نظری را در این نظریه کلان سامان دهد، عملاً برآورده نشده است. اغلب نظریه‌ها بیشتر مجموعه‌ای از قضایای فرضیه‌گون هستند که در چارچوب نظری محققان (که در هنگام تحقیق درباره مسائل و پدیده‌های مختلف جامعه تنظیم می‌شود) به کار گرفته می‌شود. الکساندر نظریه‌های دسته دوم و سوم در

جامعه‌شناسی را به درستی گرایش‌ها و راهنماهای نظری می‌خواند (الکساندر، ۱۳۸۶). و از این نظر رشته جامعه‌شناسی را همچون آنتونی گیدنز رشته‌ای پویا و زنده می‌داند که دائم با نظریه‌های گوناگون دست و پنجه نرم می‌کند (گیدنز، ۲۰۰۶: ۷-۸). با این همه این سؤال برای دانشجو پیش می‌آید که چرا نظریه‌های متأخر به این میزان متعدد و متنوع‌اند؟

از میان جامعه‌شناسانی که در سال‌های اخیر عوامل تنوع نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی را احصا کرده‌اند، استیل من در یک نگاه جامع به چهار دسته علت اشاره می‌کند. اول علل فکری است که به درون رشته جامعه‌شناسی مربوط می‌شود. این علت درونی به تأثیرات فکری نظریه‌پردازان کلاسیک جامعه‌شناسی بر اندیشه جامعه‌شناسان متأخر مربوط می‌گردد. در آثار نظری مارکس با انسجام نظری، انبوه تحقیقات تاریخی-تجربی و انتقادات هنجاری؛ در آثار دورکم با متمایز کردن واقعیت اجتماعی از سایر واقعیات و تنظیم اصول روش‌شناسی تحقیق؛ و در آثار وبر با اصولی در فهم جامعه‌شناسی دین، سازمان‌های اداری، توسعه و سیاست روبرو هستیم. باید دید که جامعه‌شناسان متأخر چگونه از این منابع نظری کلاسیک سود برده‌اند. به عنوان نمونه، همانطور که ذکر شد، مرتون آن دسته از مباحث نظری کلاسیک‌ها را می‌پذیرفت که قابل واریسی تجربی بود و این بحث‌ها را در قالب نظریه‌های با برد متوسط تنظیم می‌کرد و سایر مباحث کلاسیک‌ها را (با نگاه انتقادی-تجربی‌اش) منبعی برای بصیرت جامعه‌شناختی می‌دانست و به بخش‌هایی از آنها نیز بدبین بود. یا برای هابرماس مباحث کلاسیک‌ها یک تجربه تفسیری (نه تبیینی) بود تا بتواند نظریه ترکیبی خودش را در زمینه عقلانیت ارتباطی تنظیم کند. از نظر او نظریه جامعه‌شناسی (یا نظریه اجتماعی) یک پدیده علمی متعارف نیست بلکه یک وسیله انتقادی برای شناسایی آسیب‌های اجتماعی و درمان دردهای جامعه مدرن است. یا نظریه گیدنز درباره چهار مجموعه نهادی مدرنیته از نقد و در عین حال ترکیب نظریه‌های کلاسیک‌ها درباره جامعه صنعتی اولیه اثر گرفته است. به بیان دیگر هر نظریه‌پردازی به گونه متفاوتی از کلاسیک‌ها تغذیه کرده و می‌کند.

دومین دسته، علل فکری است که به خارج از رشته جامعه‌شناسی مربوط می‌شود. نظریه‌پردازان متأخر جامعه‌شناسی از مباحثی که بیرون از رشته جامعه‌شناسی مطرح شده‌اند نیز اثر پذیرفته‌اند. به عنوان نمونه، ساخت‌گرایی در زبان‌شناسی بر نظریه جامعه نظارتی فوکو و رفتارگرایی در روانشناسی بر نظریه جامعه شبکه‌ای کاستلز اثر گذاشته است؛ یا نظریه عقلانیت ارتباطی هابرماس (و بحث او درباره اخلاق گفتمانی و هنجارهای اخلاقی) از فلسفه عمل‌گرای آمریکا اثر گرفته است.

سومین علت این تنوع به ویژگی‌های اجتماعی که بر زندگی شخصی نظریه‌پرداز متأخر اثر گذاشته است، مربوط می‌شود. خاطرات و تجربیاتی که نظریه‌پرداز در زمینه‌های مهاجرت، سفرهای تحقیقاتی،

شرایط شغلی، سوابق طبقه‌ای، قومی و مدرسه‌ای داشته‌است، بر نظریه‌پردازی‌اش اثر گذاشته است. به‌عنوان نمونه گفته می‌شود نظریه «بازتولید اجتماعی» و «سرمایه اجتماعی» پوردیو از تجربه‌اش در دوران تحصیل در مدرسه به شدت تأثیر گرفته است.

چهارمین علت نیز عوامل اجتماعی خارج از زندگی نظریه‌پرداز است (مثل روندها و رخداد‌های مهم اجتماعی - سیاسی در جامعه و جهان او). اغلب شرایطی که در فراز قبل مورد اشاره قرار گرفتند از زمره علل اجتماعی بیرونی هستند. به‌عنوان نمونه رشد فزاینده تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات در دو دهه اخیر مستقیماً بر تکوین نظریه «جامعه‌بازاندیشانه» گیدنز اثر گذاشته است (ریتزر، ۲۰۰۳: ۱۰-۱).

چگونه از نظریه‌ها سود ببریم؟

بر اساس تفکیک‌هایی که تاکنون درباره نظریه‌ها انجام شد بهتر می‌توان به سؤال محوری این مقاله، پاسخ داد. رجوع به ذخیره نظری جامعه‌شناسی را باید در هنگام تحقیق درباره مسائل جامعه جدی تلقی کنیم. همانطور که ذکر شد به رغم تنوع و ابهامی که در کاربرد نظریه وجود دارد، اگر هر یک از انواع نظریه‌ها را در جای خود قرار دهیم و ارزیابی کنیم، این نظریات ما را در هنگام تحقیق یاری می‌دهند. نظریه‌های دسته اول می‌تواند چشم پژوهشگر را در فهم چرایی و تعلیل و تبیین مسائل جامعه باز کند؛ نظریه‌های دسته دوم به محقق بصیرتی عمومی درباره ریشه‌ها و روندهای اصلی در دوران جدید می‌دهد؛ و نظریه‌های دسته سوم محقق را با سرمشق‌های گوناگونی آشنا می‌کند که هر یک به نحوی برای حل معماهای بنیادی که در هنگام تحقیقات جدی اجتماعی در پیش روی محقق است جهت‌گیری‌های راهگشایی را پیشنهاد می‌کنند؛ نظریه‌های دسته چهارم نیز پژوهشگر را به آسیب‌های عمومی که نظریه‌های جامعه‌شناسی و جامعه مدرن متأخر از آن رنج می‌برند، ملتفت می‌کند. به همین دلیل اغلب نظریه‌پردازان متأخر نه فقط از اهمیت ویژگی بازاندیشانه جامعه مدرن بلکه از بازاندیشی در جامعه‌شناسی هم یاد کرده‌اند. بدین معنا که نظریه‌پردازی جامعه‌شناسی فقط درباره مسائل جامعه روشنگری نمی‌کند بلکه خود این نظریه‌پردازی در معرض روشنگری و نقد و بقول گیدنز تأمل و تأویل مجدد قرار می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۸۶: ۹-۵۴).

دانشجویان و محققان وقتی می‌توانند از ذخیره نظری جامعه‌شناسی بهره بیشتری ببرند که واقعاً پرسش‌ها و مسائل جدی اجتماعی داشته باشند. اساساً از زمره دلایل اصلی نظریه‌پردازی تمام جامعه‌شناسان (اعم از کلاسیک و متأخر) این بوده که آنان پرسش‌های جدی داشته‌اند، و برای پاسخ به آن نظریه‌پردازی کرده‌اند. به بیان ساده آنها بی‌درد نبوده‌اند که فقط برای نظریه‌پردازی نظریه‌پردازی

کنند، بلکه دغدغه داشته‌اند و برای مسائل جدی جامعه به دنبال پاسخ عمیق و ژرف بوده‌اند. از این‌رو دانشجویانی که مسأله جدی خود را تنظیم نکرده‌اند بعید است بتوانند به راحتی از ذخیره متنوع جامعه‌شناسی سود ببرند. دانشجویی که پرسش اجتماعی دارد مباحث نظری جامعه‌شناسی برایش به دو بخش تقسیم می‌شود: نظریه‌هایی که به نحوی به پرسش او مربوط است و نظریه‌هایی که به سؤال او ارتباطی ندارد. دانشجویی که پرسشی جدی دارد با مراجعه به ذخیره نظریه جامعه‌شناسی (و البته با درگیر شدن با موضوع تحقیقش) می‌تواند چارچوب نظری تحقیق خود را تدوین کند، تا در جریان انجام تحقیق کفایت این چارچوب نظری (و نقش متغیرها، عوامل و نظریه‌های به کارگرفته شده در آن چارچوب) را با واقعیت روشن کند.^۱

اغلب نظریه‌ها (خصوصاً نظریه‌های دسته دوم و سوم) و چارچوب‌های نظری ماهیتی ترکیبی دارند. در سه سطح می‌توان این ترکیب را نشان داد. الف: چارچوب‌های نظری تحقیقاتی که حول و حوش سؤالات مشخص (مثل علل وقوع انقلاب اسلامی ۵۷؛ علل رشد فزاینده طلاق در دهه ۱۳۸۰؛ و ...) دور می‌زند، اغلب از متغیرها و عناصری تشکیل شده که از نظریه‌های گوناگون دسته اول اقتباس شده است. ب: تحقیقاتی که به عملکرد یک جامعه یا یک دوره مثل دوره صنعتی یا پساصنعتی پرداخته‌اند، اغلب حاصل ترکیبی از نظریه‌های دسته دوم‌اند، به طوری که می‌توان گفت اغلب نظریه‌پردازان متأخر در نظریه‌پردازی‌های کلان خود کوشش کرده‌اند برای تبیین جامعه پساصنعتی کنونی در غرب نظریه‌های کلان متفکران کلاسیک را با هم ترکیب کنند. ج: اغلب نظریه‌پردازان از منظر دسته سوم نظریه‌ها (یا از منظر مکتبی یا مدرسه‌ای) دارای سبک و سرمشق خاصی هستند، اما اگر به همین سطح کار آنها نیز دقت شود، تعدادی از جامعه‌شناسان از لزوم ترکیب مکاتب سخن می‌گویند (ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۲۴-۶۳۰) و تعدادی از جامعه‌شناسان به‌طور ناآگاهانه در هنگام تحقیق در سطح مکتبی نیز ترکیبی عمل می‌کنند (یان کرایب، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۷). به همین دلیل هر محقق باید چارچوب نظری تحقیقاتش را روشن و صریح بیان کند که معمولاً محتوای ترکیبی دارد. به نظر می‌رسد که عملاً نمی‌توان از مطالعه‌ای جامعه‌شناختی سراغ گرفت از لحاظ نظری و مکتبی دارای رویکرد خالص و یکدستی باشد- مهم این است که اجزای تشکیل دهنده چارچوب نظری محقق با هم انسجام داشته باشد و بخشی از آن بخش دیگری رانقض نکند.

۱. یکی از بهترین راه‌های فهم نظریه‌ها ورود به این بحث از طریق مسأله تحقیق است. برای پاسخ به مسأله دانشجو مجبور می‌شود به خزانه نظری جامعه‌شناسی (در ارتباط با سؤالش) مراجعه کند. وی از این طریق و با حالتی فعال می‌تواند با نظریه‌ها ارتباط برقرار کند. بعنوان نمونه برای آشنایی با دو چارچوب نظری که یکی بر اساس نظریه‌های رایج (برای توضیح مسأله اعتیاد در ایران) و یکی بر اساس نظریه‌های کلان (برای توضیح دموکراسی در ایران) تنظیم شده به (جلانی‌پور، ۱۳۸۷) مراجعه کنید.

بدین ترتیب وقتی می‌توانیم از نظریه‌های گوناگون جامعه‌شناسی سود ببریم که اولاً سؤال جدی و روشن تحقیقاتی داشته باشیم، ثانیاً با معیارها و ویژگی‌های انواع نظریه‌ها در ذخیره نظری جامعه‌شناسی خود را آشنا کنیم و ثالثاً برای پاسخ به پرسش خود یک چارچوب نظری روشن و صریح تدوین کنیم و بالاخره از اینکه چارچوب نظری ما در هر سطح ترکیبی باشد (چه در سطح ترکیب نظریه‌های متداول، چه در سطح ترکیب نظریه‌ها کلان و چه در سطح مکاتب جامعه‌شناسی) نگرانی به خود راه ندهیم. مهم این است که در هنگام تدوین چارچوب نظری دلایل موجه خود را برای این ترکیب‌ها ذکر کرده^۱ و مجموعه نظری منسجمی را فراهم کرده باشیم تا در هنگام انجام پژوهش دقیقاً بدانیم که چه متغیرها، یا علل و یا رویکردهای نظری را می‌خواهیم واریسی کنیم. البته ترکیب هر نظریه‌ای با نظریات دیگر ممکن نیست و صرفاً نظریاتی قابل ترکیبند که پیش‌فرض‌های فلسفی و جامعه‌شناختی سازگاری دارند. توصیه به استفاده از ذخیره نظری جامعه‌شناسی به معنای مصرف مقلدانه از آنها نیست. ممکن است در جریان تحقیق روشن شود که چارچوب نظری محقق به قدر لازم راهگشا نیست و به کوشش نظری دیگری نیاز است.

چارچوب‌های نظری «راهگشا» و «رفع تکلیفی»

همان‌طور که اشاره شد رشد جامعه‌شناسی و تداوم آن به انجام پژوهش در باب مسائل جامعه وابسته است. از یک طرف، این تحقیقات برای فهم بهتر مسائل جامعه به نظریه‌های جامعه‌شناسی نیازمند است و از طرف دیگر نتایج تحقیقات می‌تواند استحکام و ضعف یا راهگشا یا گمراه‌کنندگی نظریه‌ها را روشن کند و به شکل‌گیری نظریه‌های جدید کمک کند. ما در جریان انجام تحقیقات، یک نظریه را به طور مستقیم بکار نمی‌بریم بلکه سعی می‌کنیم مباحث نظری تحقیق خود را در یک چارچوب نظری تدوین کنیم و در ذیل آن چارچوب نظری به پژوهش موضوع مورد تحقیق بپردازیم. معمولاً در هنگام تدوین چارچوب‌های نظری از دسته اول نظریه‌های جامعه‌شناسی (جدول یک) بیشتر استفاده می‌کنیم، اما یک تحقیق جاف‌افتاده در جامعه‌شناسی تحقیقی است که در چارچوب نظری‌اش موضع نظری محقق نسبت به نظریه‌های کلان (دسته دوم) و مکاتب جامعه‌شناسی (دسته سوم) روشن باشد. در این بخش از مقاله از منظر مزبور سعی می‌شود با معرفی دو سنخ، که با مروری بر سی نمونه از پایان‌نامه‌های دانشجویان و مصاحبه با پانزده نفر از اعضای هیئت علمی به دست آمده، اشاره‌ای

۲. به‌عنوان نمونه ریتزر از جمله جامعه‌شناسانی است که نه فقط در سطح نظریه‌های متداول و کلان بلکه در سطح مکاتب جامعه‌شناسی آگاهانه و با ذکر دلیل دست به ترکیب می‌زند (ریتزر، ۱۳۷۸: ۶۴۲-۶۲۴). و جانانان ترنر نیز با ذکر دلایل دیگری دست به ترکیب می‌زند (کالهن، ۲۰۰۵: ۴۲۳-۴۰۵).

آسیب‌شناسانه به وضعیت چارچوب‌های نظری که در این تحقیقات بکار می‌رود شود.^۱ به باور نگارنده، چارچوب‌های نظری پایان‌نامه‌ها را می‌توان به دو سنخ چارچوب‌های نظری "راهگشا" و "رفع تکلیفی" تقسیم کرد.

در جدول شماره سه، ویژگی‌های این دو سنخ چارچوب نظری ذکر شده است. تیپ‌بندی مزبور بر اساس چارچوب‌های نظری راهگشا در برابر چارچوب‌های نظری "رفع تکلیفی" تنظیم شده است. معمولاً چارچوب‌های نظری راهگشا از یک نظریه دسته اول (یا ترکیبی از متغیرهای نظریه‌های دسته اول) تشکیل می‌شود. در این چارچوب‌ها: برای بررسی مسأله اجتماعی به لیستی از علل ردیف شده اشاره نمی‌شود بلکه «علل مؤثر» از میان انبوه «علل زمینه‌ای» تفکیک می‌گردد؛ محقق در چارچوب نظری خود نسبت نظریه‌ای که به کار می‌برد را با نظریه‌های دسته دوم و سوم (در جدول یک) روشن می‌کند؛ گرچه نمی‌توان همانند پوزیتیویست‌های قرن نوزدهمی ادعای صدق و کذب چارچوب‌های نظری را داشت اما چارچوب نظری راهگشا نسبت به شواهد تجربی (که در محیط‌های آکادمیک عرفاً تجربی فرض می‌شود) بی‌تفاوت نیست. به بیان ساده‌تر چارچوب‌های نظری راهگشا ما را به علل مؤثر مسائل یا آسیب‌های جامعه رهنمون می‌شوند و حداقل به صورت آزمایشی در مواجهه با آن مسائل به ما راه را نشان می‌دهند یا به بحث‌های بدیل دامن می‌زنند.

در مقابل می‌توان از چارچوب‌های نظری "رفع تکلیفی" سخن گفت. در این چارچوب‌ها معمولاً برای ارزیابی مسائل جامعه از علل و متغیرهای زیادی سخن می‌رود اما معلوم نمی‌شود از میان این علل کدام مؤثرتر است؛ یا نظریات محقق در انبوه واژه‌های علمی گم می‌شود و به نسبت متغیرها و مباحث کلیدی تحقیق با دیدگاه کلان و دیدگاه مکتبی محقق روشن نیست.

۱. پایان‌نامه‌های مذکور عمدتاً مربوط به دانشجویان کارشناسی ارشد رشته‌های جامعه‌شناسی، توسعه، مسائل اجتماعی، ارتباطات در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، علامه طباطبائی و تربیت مدرس است که در بین سال‌های ۱۳۷۹ الی ۱۳۸۶ انجام شده است. پانزده نفر از اعضای هیئت‌های علمی هم عمدتاً از استادیاران، دانشیاران و اساتید دانشگاه‌های مذکور بودند و هر کدام تجربه داوری رساله‌ها را داشته‌اند. در ضمن این ارزیابی جنبه مقدماتی دارد.

قاب شماره ۳. دو سنخ چارچوب نظری در پایان نامه‌های دانشجویی

چارچوب نظری 'راهگشا'	چارچوب نظری 'رفع تکلیفی'
□ در وقوع پدیده‌ها و آسیب‌های اجتماعی علل بیشمار در کارند. در چارچوب نظری راهگشا فقط به لیست کردن علل بی‌شمار (یا زمینه‌ای) اکتفا نمی‌شود و محقق به دنبال فهم «علل مؤثر» است و این کاربرد نظریه است که روشن می‌کند کدام عوامل تعیین‌کننده و مؤثر و کدام عوامل زمینه‌ای هستند. از این‌رو انجام این نوع تحقیقات جامعه‌شناسی به کلنجر ذهنی و تجربی زیادی نیاز دارد و معمولاً محقق خود را گرفتار این فرآیند سخت نمی‌کند. □ چارچوب نظری و فرضیات تحقیق قبل از انجام تحقیق برای مخاطبان تحقیق «مسموع» است. یعنی وقتی مخاطب در ابتدا پاسخ محقق را می‌شنود احتمالاً آن سخن برایش قانع‌کننده است یا ارزش‌پیکری دارد. به عبارت فنی‌تر پاسخ‌های محقق به سؤال تحقیق قبل از انجام تحقیق کفایت ذهنی (subjective adequacy) دارد. □ برای نشان دادن کفایت عینی تحقیق معمولاً از چند طریق دست به تجربه زده می‌شود، از جمله: پیمایش؛ مشاهده مستقیم؛ مصاحبه عمیق؛ شیوه‌های مقایسه‌ای؛ یا کار روی منابع تحقیقی موجود (و یا ترکیبی از این‌ها). □ در چارچوب‌های نظری راهگشا از هر کدام از نظریه‌های چهارگانه مذکور در جدول یک برداشت و انتظار روشنی وجود دارد و محقق همه آن‌ها را در یک کاسه نمی‌ریزد و با ذکر دلیل چارچوب نظری ترکیبی خود را تعیین می‌کند. □ دانشجو و محقق پس از انجام تحقیق علاقه دارد نتیجه تحقیق خود را در عرصه عمومی ارائه کرده و از آن دفاع نماید. این نوع تحقیقات به غنای بحث‌های عرصه عمومی و نقد و بررسی کمک می‌کند. زیرا در این نوع بررسی «علل مؤثر» در انبوه «علل زمینه‌ای» غرق نمی‌شود و بدین ترتیب این نوع مطالعات می‌تواند برای محافل علمی و جامعه (و دولت مسئول) مفید و راهگشا باشد. □ ارائه تحقیقات راهگشا لزوماً به نفع و مصلحت دانشجو یا محقق تمام نمی‌شود. زیرا ممکن است نتایج این تحقیقات (بخاطر صراحتی که دارد) مطابق مواضع دولت یا بخشی از نیروهای اجتماعی با نفوذ نباشد یا خوشایند بعضی از اساتید نباشد و روند اخذ مدرک با مانع روبرو شود. □ یک نمونه از چارچوب نظری راهگشا را می‌توان در کار آبراهامیان در بررسی انقلاب اسلامی دید. او در کتاب ایران بین دو انقلاب با مدرسه‌ای مشخص (مدرسه تضاد) و با نظریه کلان مشخص (جامعه در حال توسعه) و با علل قابل واریس به تبیین انقلاب اسلامی پرداخته است. لذا هر محقق و منتقدی به راحتی می‌تواند با نظریه و برداشت آبراهامیان مواجه شود، و آن را رد یا قبول کند (آبراهامیان، ۱۳۷۷).	□ در چارچوب نظری رفع تکلیفی، دغدغه اصلی تفکیک علل زمینه‌ای از علل مؤثر نیست. در این نوع چارچوب نظری عللی برای تبیین وقوع هر پدیده‌ای لیست می‌شود و سعی می‌گردد همبستگی‌های آماری میان این علل روشن شود. لذا انجام این نوع تحقیقات جامعه‌شناسی می‌تواند اولاً برای دانشجو یا محقق رفع تکلیف کند (مثلاً می‌تواند پایان‌نامه‌اش را از مراحل آکادمیک بگذراند) و ثانیاً امکان تولید آن زیاد دشوار نیست، زیرا اساس آن بر جمع‌آوری و لیست کردن علل از اینجا و آنجا است. □ چارچوب نظری و فرضیات تحقیق لزوماً «مسموع» نیست. خیلی از اوقات چارچوب نظری در برگزیده مجموعه‌ای از کلمات پیچیده، فنی و بی‌معنا است. آکادمیک و در باطن مجموعه‌ای از کلمات پیچیده، فنی و بی‌معنا است. □ محقق برای نشان دادن کفایت عینی تحقیق (objective adequacy) بیشتر به نمایش جداول آماری متوسل می‌شود. گاهی اوقات دفاع از نتایج تحقیق بدون ذکر دلیل و صرفاً با تأکید بر جداول آماری انجام می‌شود (در صورتیکه آمار و جداول وسیله‌ای است در خدمت چارچوب نظری‌ای که مسموع است و به دنبال روشن کردن کفایت عینی آن هستیم). □ معمولاً در چارچوب‌های نظری رفع تکلیفی از انواع نظریه‌های نوع اول، دوم و سوم استفاده می‌شود و محقق با گزینش برداری از نظریه‌های گوناگون (و بدون دقت مفهومی و با کم توجهی در رعایت جایگاه این نظریه‌ها در روند تحقیق و با کم دقتی در حفظ انسجام موضوع نظری) «نمایش علمی و آماری» می‌دهد. لذا پژوهشگر به راحتی و بدون دلیل از یک مدرسه به مدرسه دیگر حرکت می‌کند، از یک نظریه کلان به نظریه کلان دیگر پل می‌زند و تحت نام چارچوب نظری ترکیبی همه چیز را به هم وصل می‌کند. □ دو سری از تحقیقات مبتنی بر چارچوب‌های نظری رفع تکلیفی را نیز می‌توان ذکر کرد. اول: تعداد قابل توجهی از پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد چارچوب‌های نظری و فرضیات‌شان مسموع نیست ولی دارای «پیمایش‌های آماری» است، از سی پایان‌نامه بیش از نیمی از آنها از این عارضه رنج می‌بردند. دوم بخشی از تحقیقاتی است که به سفارش وزارتخانه‌ها برای بررسی پدیده‌های اجتماعی انجام می‌شود، بخاطر روشن نبودن چارچوب‌های نظری، نتایجشان در معرض عرصه عمومی قرار نمی‌گیرد. حدود دوازده نفر از پانزده نفر از اساتید، بر عارضه مزبور اشاره داشتند. □ محقق پس از انجام تحقیق مدرک تحصیلی خود را اخذ می‌کند (یا حق تحقیق خود را می‌گیرد). اما محقق زیاد آمادگی ندارد کار خود را در عرصه عمومی ارائه دهد، چون این نوع تحقیقات را نمی‌توان به راحتی نقد و بررسی کرد- این نوع تحقیقات را می‌توان تحقیقات آرشویی نامید. □ ارائه تحقیقات سرگرم‌کننده از آنجا که مبهم است معمولاً با مقاومت دولت و نیروهای اجتماعی با نفوذ روبرو نمی‌شود. حتی دولت برای ارائه گزارش کار بودجه‌های تحقیقاتی، به طور ناخواسته، با این نوع تحقیقات مشکلی هم ندارد ولی باید تأکید کرد که از طریق این نوع تحقیقات مشکلات جامعه حل نمی‌شود بلکه متراکم می‌گردد.

با توجه به دو سنخ ذکر شده در جدول سه، به نظر می‌رسد مشکل تحقیقات علوم اجتماعی و جامعه‌شناختی در ایران این است که چارچوب نظری «راهگشا» نسبت به چارچوب‌های «رفع تکلیفی» دست بالاتر را ندارند. سه توضیح ذیل ادعای مزبور را تقویت می‌کند. اول اینکه طبق تجربه اساتید مصاحبه شونده، بیش از دو سوم تحقیقات که توسط دستگاه‌های دولتی سفارش داده می‌شود پس از انجام در آرشیوها، قفسه‌های کتاب در اطاق مدیران، و یا بایگانی‌ها نگهداری می‌شود. خلاصه و چکیده بیش از دو سوم این تحقیقات کمتر شانس آن را پیدا می‌کنند که در معرض افکار عمومی قرار گیرد.^۱ توضیح دوم به نتایج پایان‌نامه‌هایی که متکی بر «پیمایش‌های آماری» و «تحلیل‌های گفتمانی» است، مربوط می‌شود. مطالعه سی مورد از پایان‌نامه‌ها نشان می‌دهد که حدود بیست مورد از آن‌ها ایده روشنی را از پژوهش خود نتیجه نگرفته‌اند ولی به لحاظ صوری از حیث نمایش جداول آماری یا مباحث گفتمانی با مشکلی روبرو نیستند.

توضیح سوم به نحوه مواجهه با مسائل عمده اجتماعی در عرصه عمومی ایران مربوط می‌شود. به عنوان نمونه جامعه ایران با بیشترین شمار فرد معتاد به تریاک روبرو است (جمعیت معتاد کشور بین دو الی چهار میلیون نفر اعلام می‌شود) ولی هنوز در بررسی این پدیده ویرانگر جامعه «علل مؤثر آن» نسبت به علل زمینه‌ای آن در عرصه عمومی روشن نشده است. به همین دلیل هم اکنون چه دستگاه‌های دولتی و چه نهادهای مدنی نتوانسته‌اند برای مهار این عارضه ویرانگر «علل مؤثر» را بصورت متمرکز هدف‌گیری کنند (جلائی‌پور، ۱۳۸۷: ۸۹۵-۹۰۲). یکی از علل آن این است که تحقیقات اجتماعی رفع تکلیفی و آرشیوی، فضای علت‌یابی مؤثر را تیره کرده است.

نتیجه‌گیری

در شرایط کنونی در ایران، کاربرد مباحث نظری دسته اول جدول شماره یک (پی‌گیری علل رخدادها و مسائل اجتماعی) وضعیت بهتری نسبت به نظریه‌های دسته دوم و سوم دارد. البته ادعا این نیست که وضعیت تحقیقات اجتماعی در این سطح با آسیب‌های جدی روبرو نیست، بلکه ادعا این است که همان‌طور که در ایران علوم تجربی-مهندسی در چند دهه اخیر در ایران رشد کرده و مهندسان، ساختمان‌ها، جاده‌ها، پل‌ها و ماشین‌های بهتری می‌سازند، یا همان‌طور که علوم تجربی-پزشکی در ایران رشد کرده و وضعیت بهداشتی و درمانی ما نسبت به گذشته بهتر شده‌است، علوم

۱. تنها بعضی از پروژه‌های مطالعاتی مثل مطالعه وزارت ارشاد در زمینه ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان در سال ۱۳۸۰ شانس حضور در عرصه عمومی و نقد و بررسی را پیدا می‌کنند (وزارت ارشاد، ۱۳۸۰).

اجتماعی هم علی‌رغم تمام ضعف‌ها و کاستی‌های جدی آن در آشناکردن مردم و مسئولان با مفاهیم و دستاوردهای جامعه‌شناختی و در بررسی پدیده‌ها و آسیب‌های اجتماعی بهتر از گذشته عمل می‌کند و رشد داشته است. هم اکنون نیز این محققان اجتماعی هستند که وجدان جامعه و دولت را نسبت به مسائل و آسیب‌های اجتماعی بیدار نگه می‌دارند [هرچند سطح تحقیقات اجتماعی راهگشا در ایران (درست مثل رشته‌های مهندسی و پزشکی) با سطح تحقیقات اجتماعی در کشورهای صنعتی قابل مقایسه نیست].

نظریه‌پردازی کلان (یا دسته دوم در جدول یک) درباره جامعه ایران نسبت به دسته اول عقب‌تر است؛ ولی باز راهی جز ادامه نظروریزی نیست. منتقدینی که سی سال است از جامعه‌شناسی بومی و دینی دفاع می‌کنند هنوز نتوانسته‌اند نظریه کلانی راجع به جامعه ایران ارائه بدهند که (حداقل مانند نظریه جامعه نفتی و یا نظریه جامعه در حال توسعه) مورد استناد محافل آکادمیک قرار بگیرد و در عرصه عمومی مصرف شود. جالب‌تر این که منتقدینی که نظریه‌های جامعه‌شناسی را «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه» می‌دانند یا کسانی که کوچکترین واحد تحلیلی آنها «تمدن» و «فرهنگ» و «تاریخ» یک کشور است، هنوز نتوانسته‌اند نظریه‌ای که تاریخ و تحولات اجتماعی جامعه ایران را تبیین کند ارائه نمایند. از منظر مکاتب جامعه‌شناسی (یا دسته سوم در جدول یک)، تحقیقات اجتماعی در ایران وضعیت نازل‌تری دارد. زیرا هنوز بیشتر کتب اصلی این مکاتب به فارسی ترجمه نشده‌اند و اصطلاحات آن در گفتار فارسی جای خود را پیدا نکرده است و از ضرورت یادگیری مکاتب جامعه‌شناسی در هنگام آموزش جامعه‌شناسی به جد دفاع نمی‌شود. طرفداران جامعه‌شناسی بومی هم پس از سی سال مکتب و مدرسه پروتقی که تحقیقات جدی اجتماعی را ترویج کند دائر نکرده‌اند. به نظر می‌رسد تا زمانی که ایران از مرحله تمهید علوم و تحقیقات اجتماعی وارد مرحله تراکم علوم و تحقیقات اجتماعی نشود، بعید است بتوان انتظار ظهور یک مکتب ایرانی جامعه‌شناسی را داشت. تا رسیدن به مرحله تراکم تحقیقات اجتماعی جامعه‌شناسی (و علوم اجتماعی) جامعه‌شناسان ایرانی باید همچنان به طور مستمر دست به توصیف و تبیین (از طریق تمهید چارچوب‌های نظری راهگشا) پدیده‌های گوناگون اجتماعی در ایران بزنند و علوم اجتماعی در ایران را از طریق ترجمه‌های دقیق نسبت به میراث نظری جامعه‌شناسی به روز نگه دارند. جامعه‌شناسی راهگشا به «آموزش صریح و روشن اساتید و نه آموزش ابهام‌افزای منتقدین» نیاز دارد، به عرصه عمومی نقد و بررسی امن وابسته است، و به مدیران علمی و کارفرمایانی نیاز دارد که مشوق تحقیقات حقیقت‌یاب باشند.

منابع

- ابادری، یوسفعلی (۱۳۷۷) خرد جامعه‌شناسی، تهران: طرح‌نو.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴) ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آرون، ریمون (۱۳۸۱) مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه: باقر پرهام، تهران: علمی و فرهنگی.
- آزادارمکی، تقی (۱۳۸۱) نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سروش.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹) موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، تهران: زمینه.
- برگر، پیتر و لاکمن، توماس (۱۳۷۵) ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه: فریبرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰) موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام‌نو.
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴) طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نی.
- بودن، ریمون (۱۳۸۳) مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسان کلاسیک، ترجمه: باقر پرهام، تهران: مرکز.
- پایا، علی (۱۳۸۲) فلسفه تحلیلی، تهران: طرح‌نو.
- پیت، ریچارد و ویک، الین هارت (۱۳۸۴) نظریه‌های توسعه، ترجمه: مصطفی ازکیا، رضا صفری و اسماعیل رحمانپور، تهران: لویه.
- ترنر، جانان‌تان (۱۳۸۲) ساخت نظریه جامعه‌شناختی، ترجمه: عبدالعلی لهستانی‌زاده، شیراز: نوید.
- ترنر جانان‌تان (۱۳۸۴) پیدایش نظریه جامعه‌شناختی، ترجمه: عبدالعلی لهستانی‌زاده، شیراز: نوید.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۶۹) نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سمت.
- جلائی‌پور، حمیدرضا و محمدی، جمال (۱۳۸۷) نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی، تهران: نی، در دست چاپ.
- رابرت‌جی، دان (۱۳۸۵) نقد اجتماعی پست مدرنیته، ترجمه: صالح نجفی، تهران: شیرازه.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵) جامعه‌شناسی نظم، تهران: نی.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۱) بررسی تجربی نظام شخصیت در ایران، تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگ و هنر و ارتباطات.
- چلبی مسعود (۱۳۸۵) تحلیل اجتماعی در فضای کنش، تهران: نشر نی.
- حقی، علی (۱۳۸۴) روش‌شناسی علوم تجربی: پژوهشی تطبیقی، تاریخی، انتقادی، تهران: سعادت.
- دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه (۱۳۶۳) درآمدی بر جامعه‌شناسی اسلامی، ناشر دفتر همکاری‌های.

با نظریه‌های گوناگون جامعه‌شناسی چگونه روبرو شویم؟

- دورکم، امیل (۱۳۶۲) قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه: محمدعلی کاروان، تهران: دانشگاه تهران.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۹) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۶۱) علم چیست، فلسفه چیست، تهران: پیام آزادی، چاپ دوم.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۵) تفرج صنع، تهران: صراط.
- سروش عبدالکریم (۱۳۷۴) درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع، تهران: نی.
- سیدمن، استیون (۱۳۸۶) کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نی.
- طباطبائی، جواد (۱۳۷۳) زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران: کویر.
- طباطبائی، جواد (۱۳۷۴) ابن‌خلدون و علوم اجتماعی (وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی)، تهران: طرح‌نو.
- طباطبائی، جواد (۱۳۸۰) دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط، نشر مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.
- طباطبائی، جواد (۱۳۸۵) مکتب تبریز، نشر ستوده.
- طبیبیان، محمد و غنی‌نژاد، موسی و عباسی، حسین (۱۳۸۰) آزادی خواهی نافرجام، تهران: گام‌نو.
- فوران، جان (۱۳۷۷) مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه: احمد تدین، نشر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فوران، جان (۱۳۸۲) نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه: فرهنگ ارشاد، تهران.
- کانتون، پل (۱۳۸۵) جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: اختران.
- کرایب، یان (۱۳۷۸) نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس، ترجمه: عباس مخبر، تهران: آگه.
- کرایب، یان (۱۳۸۲) نظریه اجتماعی کلاسیک، ترجمه: شهناز مسمی‌پرست، تهران: آگه.
- کلمن، جیمز (۱۳۷۷) بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نی.
- کوزر لوئیس (۱۳۷۰) زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- کوزر، لوئیس (۱۳۷۸) نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ترجمه: فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵) مطالعاتی نظری، تطبیعی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷) پیامدهای مدرنیت، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸) سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه: منوچهر صبوری، تهران: نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی، ویراسته چهارم، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نی.
- (۱۳۸۶) ماهنامه پژوهشی، سیاسی، اجتماعی آئین، شماره: ۱۰.
- (۱۳۸۱) ماهنامه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آفتاب، شماره: ۱۹.

- میلز، سی‌رایت (۱۳۶۰) *بینش جامعه‌شناختی، نقدی بر جامعه‌شناسی آمریکایی*، ترجمه: عبدالمعبود انصاری، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- Alexander, Jeffery (1987) *Twenty Lectures: Sociological Theory Since World war 2*. New York: Columbia University Press.
- Alexander, Jeffery (2006) *The civil Sphere*, Oxford University press.
- Alexander, Jeffery (2003) *The Meaning of Social Life*, Oxford University press.
- Blau, Judith (2004) *The Blackwell Companion To Sociology*, Blackwell Publishing.
- Calhoun, C and Rojek, C and Turner, B. (2005) *The sage Handbook of Sociology*, London, Sage Publication.
- Coleman, James S. and Thomas J. Fararo (1992) *Rational Choice Theory: Advocacy and Critique*. Newbury Park, C A: Sage publications.
- Giddens, A. (2006) *Sociology*, 5th edition, London: polity Press.
- Merton, R.k (1957) *Social Theory and Social Structure*, rev.edn, Glencoe: Free press.
- Ritzer, George (2000) *The Blackwell Companion To Major Classical Social Theorists*, Blackwell publications.
- Ritzer, George (2003) *The Blackwell Companion To Major Contemporary Social Theorists*, Blackwell publications.